

## فراهم شدن زمینه جنگ دوم ایران و روسیه

فشرده بخشی از کتاب دو جلدی «تاریخ سیاسی ایران در دوره قاجار»  
تألیف جناب آقای دکتر ابراهیم تیموری

### مقدمه:

در آن هنگام به سود روسیه نبود، دستور داد یکی از دوستان نزدیکش به نام پرنس الکساندر منشیکوف<sup>۲</sup> به نمایندگی او راهی ایران شود، شاید اختلافهای دیرپای مرزی دو کشور را هرچند به گونه موقت حل و فصل کند...<sup>۳</sup>

فتحعلی شاه و بویژه عباس میرزا نه تنها از این فرصت استفاده نکردند بلکه با دعوت از سید محمد مجاهد و دیگر روحانیون و برانگیختن احساسات مذهبی مردم به راهی کشیده شدند که با وجود آگاهی از مخاطرات، چاره‌ای جز پیشروی در آن نداشتند؛ بویژه که ژنرال یرملوف با سوءنیت و اصرار بر حفظ اراضی کوچک،<sup>۴</sup> زمینه اقدام به جنگ از سوی ایران را هموار کرده بود. به گفته ویلیام مان تیت<sup>۵</sup> افسر انگلیسی که بیست سال در خدمت ارتش عباس میرزا بود، «پادشاه ایران نهایت علاقمند بود از اقدام به جنگ اجتناب گردد، زیرا نمی‌خواست خزانه خود را برای درگیری با دولت قدرتمندی هزینه کند که توانایی او را در جنگ گذشته تجربه کرده بود. اما متعصبین مذهبی در ایران به هیجان آمده بودند و از ملای بزرگ شیعیان در کربلا دعوت شده بود که به ایران بیاید. این شخص با بی میلی محل اقامت خود را ترک گفته بود اما در تعصب و اعتقادات مذهبی خود صمیمی و صادق بود و هیچگونه نظر

فتحعلی شاه به محض آنکه از مرگ الکساندر اول (۱۹ نوامبر ۱۸۲۵) و به تخت نشستن کنستانتین آگاه شد، دستور داد هیأتی برای گرفتن تسلیت و تبریک به پترزبورگ اعزام گردد... عباس میرزا پیشنهاد کرد یکی از پسران او برای این کار به روسیه فرستاده شود، ولی ظاهراً پدرش فتحعلی شاه به میرزا ابوالحسن خان نظر داشت... درحالی که مشورتها ادامه می‌یافت، به علت خودداری کنستانتین از قبول سلطنت و آشفتگی‌های ناشی از قیام نظامیان (دسامبر است‌ها) به هنگام اعلام سلطنت نیکلا، اخباری درباره قتل کنستانتین در سن پترزبورگ و اغتشاش در روسیه انتشار یافت... و در نتیجه فتحعلی شاه دستور داد موضوع انتخاب و اعزام سفیر به روسیه مسکوت بماند تا صحت و سقم خبرهایی که به ایران رسیده بود معلوم شود.<sup>۱</sup>

نیکلا امپراتور تازه روسیه، پس از تثبیت جایگاه خود، یکی از نخستین کارهایی که کرد، فرستادن نماینده به دربار فتحعلی شاه بود. نیکلا با توجه به مشکلات سیاسی و نظامی چندی که در اروپا و بویژه با دولت عثمانی داشت و همچنین برای نشان دادن تمایل خود به حفظ صلح با ایران و پرهیز از جنگی که

● نیکلا امپراتور تازه روسیه، برای نشان دادن تمایل خود به حفظ صلح با ایران و پرهیز از جنگی که در آن هنگام به سود روسیه نبود، دستور داد یکی از دوستان نزدیکش به نام پرنس الکساندر منشیکوف به نمایندگی او راهی ایران شود، شاید اختلافهای دیرپای مرزی دو کشور را هرچند به گونه موقت حل و فصل کند....

فتحعلی شاه و بویژه عباس میرزا نه تنها از این فرصت استفاده نکردند بلکه با دعوت از سید محمد مجاهد و دیگر روحانیون و برانگیختن احساسات مذهبی مردم به راهی کشیده شدند که با وجود آگاهی از مخاطرات، چاره‌ای جز پیشروی در آن نداشتند؛ بویژه که ژنرال یرملوف با سوءنیت و اصرار بر حفظ اراضی گوکچه، زمینه اقدام به جنگ از سوی ایران را هموار کرده بود.

شد به گونه‌ای که خود نیز به دنبال شور و هیجانی که آفریده بودند کشیده شدند و به گردابی که انتظار آنرا نداشتند فرو افتادند.

همچنین، در این یادداشتها تأثیر و نفوذ روحانیون در درون کشور و بیرون از آن، که به تشویق و تحریک مردمان کوچ و بازار برای جنگ با روسها می‌پرداختند... منعکس شده است؛ تأثیری کارساز که حتی پاره‌ای از زمامداران دوراندیش کشور نیز در برابر آن جرأت ابراز نظرات واقع‌بینانه خود را نداشتند. نیز این یادداشتها، گویای ناآگاهی و تلون و بی‌ارادگی و اثرپذیری زمامداران کشور است.

برای آگاهی خوانندگان، کوشیده‌ایم ترجمه فارسی مهمترین گزارشها و یادداشتهای مزبور را که می‌تواند مکمل یکدیگر باشد در اینجا نقل کنیم....

#### الف - پرنس منشیکوف، نماینده امپراتور روسیه

پرنس منشیکوف شخصیت نظامی - سیاسی، از نوادگان پرنس الکساندر دانیلویچ (۱۷۲۹-۱۶۷۲) نظامی و سیاستمدار دوران پتر کبیر بود. منشیکوف از سال ۱۸۰۹ به خدمت نظام درآمد... در جنگ با

جاه‌طلبی یا چشم‌داشت مادی نداشت و از پادشاه قول گرفته بود اگر روس‌ها در نگاهداری اراضی گوکچه اصرار ورزند بایستی به آنها اعلان جنگ بدهد و به حکام مسلمان تحت تسلط روس‌ها نیز کمک بشود.<sup>۶</sup> سرجان‌ملکم نیز که همیشه در همه جا رویدادها را دنبال می‌کرده، سه چهار ماه پس از آغاز جنگ در یادداشت محرمانه‌ای نوشته است:

گزارش‌های مأموران انگلیس و همچنین نامه‌های پرنس منشیکوف همه حاکی از آنست که پادشاه ایران (فتحعلی شاه) با جنگ دوم ایران و روسیه مخالف بوده، اما اصرار مستمر و سرسختانه روسها بر حفظ گوکچه زمینه‌ای باقی نمی‌گذارد که او بتواند در برابر تحریکات و دسیسه‌های جناح جنگ طلب هیجان‌زده و متعصب خطرناک مقاومت کند و او در وضعی قرار گرفته بود که اگر دست به جنگ نمی‌زد، در برابر مردم خود وضعی خطرناکتر پیدا می‌کرد...<sup>۷</sup>

با آنکه مأموریت پرنس منشیکوف در تاریخ سیاسی ایران اهمیت بسیار دارد، در کتابهای تاریخ ایران خیلی خلاصه آنها اشتباه‌آمیز و تحریف شده به آن اشاره شده است.<sup>۸</sup> اسناد و مدارک مربوط به این موضوع در آرشیو وزارت امور خارجه ایران و دیگر آرشیوها و کتابخانه‌های ایران اندک و کمیاب است یا دسترسی به آنها میسر نیست. خوشبختانه هنری ویلاک کاردار انگلیس و جان مکنیل دستیار او که با دقت فعالیتهای رقیب را زیر نظر داشته‌اند، گذشته از گزارشهایی که در این باره تهیه کرده‌اند، از تاریخ ورود منشیکوف به ایران، در یادداشتهای روزانه، دیدار و گفتگوهای او با زمامداران ایران را ثبت و ضبط کرده‌اند.

از خلال یادداشتهای مزبور که در روزهای پیش از آغاز جنگ با روسها تهیه شده، می‌توان به عقیده و نظر زمامداران ایران و برسرهم مخالفان و موافقان جنگ و جو حاکم بر محافل سیاسی آن روز پی برد. در میان مطالب این یادداشتها می‌بینیم وقتی رهبران ایران در سایه تصورات واهی و با تبلیغات نادرست، افکار مردم عوام را تهییج و به جنگ تحریک کردند، امواج آن به اندازه‌ای بالا گرفت که رشته کار از دستشان به در

امپراتور روسیه با فرستادن شخص بیطرف و کسی که به هیچ‌وجه ارتباطی با حکمران کل گرجستان (ژنرال یرملوف) ندارد کار عاقلانه‌ای کرده و شاه نباید از پذیرفتن او خودداری کند... شاید به پرنس منشیکوف دستور داده شده باشد که مسئله مرزی را به سرانجام برساند...»<sup>۱۰</sup>

در نتیجه، به توصیه ویلاک، فتحعلی‌شاه دستور داد پرنس منشیکوف بی‌هرگونه قید و شرط وارد ایران شود.<sup>۱۱</sup>

### ب - پرنس منشیکوف در تبریز

... پرنس منشیکوف در مذاکرات خود با عباس میرزا ولیعهد همواره خود را طرفدار صلح نشان داد و گفت سلاطین برای اختلافات جزئی وارد جنگ نمی‌شوند. اختلافهای مرزی مسئله مهمی نیست و می‌تواند حل‌وفصل شود. من اختیار تام دارم و مراتب را در دربار پادشاه توضیح خواهم داد.<sup>۱۲</sup>

هنری ویلاک یک هفته پس از ورود منشیکوف به تبریز در گزارشی نوشت:

«شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا) با اطلاع از تعداد غیرعادی سپاهیان که امسال در سلطانیه متمرکز شده‌اند و لحن گفته‌های اعلیحضرت و ۴۰۰۰۰۰ تومان که با خود از تهران آورده و نزدیک شدن روسای روحانی مذهب شیعه برای تشویق و تحریک اعلیحضرت و سپاهیان او به جنگ، و همچنین آرایش گسترده نیروهای نظامی روسی... در خطوط مرزی و ایجاد دورنمای تهدیدآمیزی که مشاوران خود شاهزاده (عباس میرزا) باعث آن بوده‌اند، همه موجب اعلام خطر برای او گردیده و به درستی گفته است که توانایی درگیر شدن در جنگی یکسره نابرابر با قدرتی مانند روسیه را ندارد؛ دولت نیرومندی که ظاهراً می‌خواهد عهدنامه صلح را نقض کند، به شرط آنکه آغاز شدن جنگ از سوی ایران، او را در نظر اروپاییان محق جلوه دهد.»<sup>۱۳</sup>

شاه به علت طبع جبانی که دارد و بطور کلی صلح‌جویی‌اش... به سهولت با هر وضعی که شامل

ناپلئون شرکت کرد؛ در سال ۱۸۱۵ از مقربان الکساندر اول امپراتور روسیه شد به‌گونه‌ای که او را در همه سفرهایش به خارج همراهی می‌کرد.

منشیکوف در سال ۱۸۲۳ وارد خدمات دیپلماتیک شد ولی یک سال پس از آن استعفا کرد. در سال ۱۸۲۷ نیکلای اول امپراتور تازه روسیه منشیکوف را به سمت رئیس ستاد ارتش منصوب کرد....

در بهار سال ۱۲۴۱ هـ.ق. ۱۸۲۶ وقتی خبر نزدیک شدن پرنس منشیکوف نماینده روسیه به مرز ایران به تبریز رسید، عباس میرزا از پدرش فتحعلی‌شاه خواست ورود فرستاده روسیه به ایران را مشروط به تخلیه منطقه گوکچه از طرف روسها کند<sup>۹</sup> یا دست‌کم به او اختیار داده شود در تبریز با فرستاده روسیه مذاکره کند و با رفتن منشیکوف به حضور پادشاه مخالفت شود مگر آنکه با تخلیه گوکچه موافقت کرده باشد.

فتحعلی‌شاه... به میرزا ابوالحسن خان وزیر امورخارجه دستور داد درخواست عباس میرزا را به اطلاع هنری ویلاک کاردار انگلیس برساند و از او بخواهد با توجه به اقامت طولانی در دربار ایران و اینکه هیچوقت اظهار عقیده‌ای خلاف مصالح واقعی ایران نکرده، در این باره نیز اظهار نظر کند....

ویلاک گفت: «ولیعهد (عباس میرزا) با حل‌وفصل نهایی امور مرزی مخالف است و اگر کار مذاکرات به او محول گردد این موضوع به نتیجه‌ای دوستانه منتهی نخواهد شد.

● گزارش‌های مأموران انگلیس و همچنین نامه‌های پرنس منشیکوف همه حاکی از آنست که پادشاه ایران (فتحعلی‌شاه) با جنگ دوم ایران و روسیه مخالف بوده، اما اصرار مستمر و سرسختانه روسها بر حفظ گوکچه زمینه‌ای باقی نمی‌گذارد که او بتواند در برابر تحریکات و دسیسه‌های جناح جنگ‌طلب هیجان‌زده و متعصب خطرناک مقاومت کند و او در وضعی قرار گرفته بود که اگر دست به جنگ نمی‌زد، در برابر مردم خود وضعی خطرناکتر پیدا می‌کرد.

● از خلال یادداشتهای کاردار انگلیس و دستیار او که در روزهای پیش از آغاز جنگ با روسها تهیه شده، می‌توان به عقیده و نظر زمامداران ایران و برسرهم مخالفان و موافقان جنگ و جو حاکم بر محافل سیاسی آن روز پی برد. در میان مطالب این یادداشتها می‌بینیم وقتی رهبران ایران در سایه تصورات واهی و با تبلیغات نادرست، افکار مردم عوام را تهییج و به جنگ تحریک کردند، امواج آن به اندازه‌ای بالا گرفت که رشته کار از دستشان به‌در شد به‌گونه‌ای که خود نیز به دنبال شور و هیجانی که آفریده بودند کشیده شدند و به گردابی که انتظار آنرا نداشتند فرو افتادند.

می‌گذرد؟ مکنیل می‌گوید، خبر رسیدن آقا سید محمد به تهران<sup>۱۵</sup> و آماده شدن برای یک جنگ در دفاع از دین اسلام را ذکر کردم و گفتم به نظر می‌آید مردم می‌خواهند وارد یک جنگ مذهبی (جهاد) شوند. شاه مقادیر زیادی پول به اردوگاه آورده و خلاصه از هر لحاظ به نظر می‌رسد برای قطع رابطه با روسها آماده می‌شوند.

نواب والا (عباس میرزا) درباره اوضاع و احوال اظهار نگرانی بسیار و از رفتار روسها نسبت به خود زیاد شکایت کرد. او گفت در وضع سخت و رنج‌آوری قرار گرفته است. روسها فقط بهانه‌ای برای اقدام به جنگ می‌خواهند. ایران در وضعی نیست که بتواند با روسها مقابله کند، و از طرف دیگر اگر بکوشد از یک جنگ جلوگیری کند، اقدام ضدملی تلقی خواهد شد و مایه بدنامی می‌شود و به شخصیت و شهرت خود او لطمه خواهد خورد. او نمی‌تواند از مصالح واقعی کشور چشم‌پوشد و بنابراین باید بکوشد تا مسائل را دوستانه و مسالمت‌آمیز حل و فصل کند ولی در این راه مشکلات زیادی وجود دارد. روسها در همه نقاط مرزی از حدود خود تجاوز کرده و جلو آمده‌اند. آنها می‌خواهند او را قدم به قدم از میان ببرند؛ مثل آنست که کسی را با بریدن بندبندش تکه‌تکه کنند و بکشند.

نواب والا (عباس میرزا) سپس خواهش کرد بگویم کدام یک از کسان او در دربار شاه قابل قبول‌تر است تا

واگذاری منطقه کوچک‌تر نباشد کنار خواهد آمد. اعلیحضرت فکر می‌کند لازم باشد این اعتقاد را به وجود آورد که اگر روسها خواست او را تأمین نکنند، مصمم به جنگ است، اما ما با توجه به عقل و درایت او و نیز علم و اطلاعاتش از نابرابری نیروهای ایران در مقایسه با نیروهای رقیب (روسیه) اطمینان کامل داریم از هرگونه خطر بزرگ دوری خواهد جست».

ویلاک در پایان این گزارش افزوده بود:

«رؤسای نظامی و نظامیان بطور کلی، و اعیان و اشراف که در دوران آرامش و صلحی که در این مدت طولانی برقرار شده اهمیتشان رو به کاهش نهاده، خواهان جنگ هستند، اما وزیران بر سر کار و افراد مورد اعتماد شاه، با جو زمان پیش می‌روند و آماده‌اند برای ادامه یافتن صلح اگر لازم باشد تا اندازه‌ای گذشت کنند.

اللهیار خان آصف‌الدوله (کارگزار شاهزاده ولیعهد) چون تاکنون در اجرای دستورهایی که از آذربایجان به او داده شده شاه را به جنگ تشویق کرده است، می‌ترسد نظرات صلح‌جویانه خود را به شاه بگوید. او در همه گفتگوهایش با من، مزایای جنگ را مطرح می‌کند، ولی می‌داند که او از نزدیک شدن جنگ وحشت دارد، زیرا برای فرماندهی بخشی از ارتش انتخاب شده و اگر برای مدت کوتاهی هم از دربار دور شود دیگر نخواهد توانست جایگاهش را به‌دست آورد....

در میان وزیران، بیشتر وجود میرزا ابوالحسن‌خان را مغتنم می‌شمارم که به منابع و قدرت کشورهای دیگر آشنایی دارد و به فقر کشور خود اعتراف می‌کند. میرزا ابوالحسن‌خان با وجود ناخشنود شدن شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا)، هر وقت که نواب والا از جنگ با روسها طرفداری می‌کند، آشکارا با آن نظر به مخالفت می‌پردازد...»<sup>۱۴</sup>

روز چهارشنبه ۲۱ ژوئن ۱۸۲۶ عباس میرزا در تبریز جان مکنیل (دستیار کاردار و پزشک نمایندگی انگلیس) را احضار کرد تا در باغ حرمسرایش او را ببیند. در این دیدار که دکتر کارمک هم حضور داشت عباس میرزا از مکنیل پرسید در اردوگاه سلطانیه چه

اگر نظرات او برتری پیدا کند وضع ناگواری پیش خواهد آمد، نوشته است:

«پیش از این سیاست شاهزاده (عباس میرزا) مبنی بر مخالفت با درگیر شدن در جنگ با روسیه را گزارش کرده بودم. اکنون به آگاهی می‌رسانم که شاهزاده ولیعهد بیشتر از همه در تحریک شاه و رجال و متنفذان برای قطع رابطه فوری با روسیه می‌کوشد. رجال کشور شاید صداقت نداشته باشند، اما بی‌گمان شاهزاده می‌خواهد با بهره‌گیری ازین وضع از حل و فصل نهایی اختلافهای مرزی پرهیز شود، مگر بر پایه شروطی که انتظار نمی‌رود روسها به آن تن در دهند.

جای نهایت تأسف است که شاه و ولیعهد نظر و عقیده واقعی خود را به هم نمی‌گویند. شاه بیشترین تمایل را به صلح دارد و شاهزاده ولیعهد نیز به تازگی چنین می‌خواهد، ولی هر یک از آنان گاهی به نوبت باد و بروتی می‌کند و جار و جنجالی به راه می‌اندازد و می‌کوشد غوغا و هیاهوی عمومی همچنان ادامه یابد. شاهزاده (عباس میرزا) از اتهام داشتن افکار صلح‌طلبانه و از دست دادن محبوبیت خود نزد نظامیان بیشتر می‌ترسد تا از مصیبت و بلایی که در جریان یک درگیری با روسیه به سرش می‌آید و به سرنوشت و آینده و شهرت او لطمه می‌زند.

قائم‌مقام (میرزا ابوالقاسم) شاهزاده ولیعهد را خوب می‌شناسد می‌گوید:

او همیشه تحت تأثیر افکار و عقاید تازه قرار می‌گیرد؛ او سخنان آصف‌الدوله را پذیرفته و لاف و گزافهای بیهوده نظامیان هم کمک کرده و او را به مقتضی پنداشتن جنگ واداشته است. گذشته از آن، پیشنهاد شاه مبنی بر دادن کمک نقدی به هر اندازه، او را تشویق کرده است، پیشنهادی که اعلیحضرت قصد انجام دادن آنرا ندارد و اگر اطمینان نداشت که شاهزاده ولیعهد از ته دل خواهان قطع رابطه با روسها نیست، هرگز چنان پیشنهادی نمی‌کرد.

چنین است افکار دو تن زمامدار این کشور و رفتار و روابط میان آنان. به آسانی می‌توان دریافت که ممکن است جنگی به راه افتد، هرچند خطرهای ناشی از آن

او را بعنوان وکیل خود در مذاکرات با پرنس منشیکوف معرفی کند. من در پاسخ گفتم به عقیده من قائم‌مقام (میرزا ابوالقاسم) برای همه گروهها قابل قبول‌تر است و نواب والا گفت قصد دارد قائم‌مقام را بدان منظور اعزام دارد.<sup>۱۶</sup>

طبق گزارش ویلاک کاردار انگلیس،... شاه از آقا سیدمحمد خواسته است حرکت کند و به ۱۵۰۰۰ نفر دستور داده تا تحت فرماندهی شاهزاده اسمعیل میرزا (از پسران فتحعلی‌شاه) آماده عزیمت به طرف مرز باشند.

ویلاک در این گزارش به اختلاف نظر میان رجال درباری اشاره کرده و نوشته است عباس میرزا به علت موفقیتی که به دست آورده و توانسته مخالفان عمده آصف‌الدوله یعنی منوچهر خان (خواججه‌باشی) و میرزا عبدالوهاب (معتدل‌دوله) و میرزا ابوالحسن خان (وزیر امور خارجه) را در نظر شاه پایین آورد، مغرور شده است....

ویلاک با انگشت گذاشتن بر این نکته که در نظرات عباس میرزا ثبات و استمرار نیست، با اینهمه

● در یادداشت‌های کاردار انگلیس و دستیار او، تأثیر و نفوذ روحانیون در درون کشور و بیرون از آن، که به تشویق و تحریک مردمان کوچک و بازار برای جنگ با روسها می‌پرداختند... منعکس شده است؛ تأثیری کارساز که حتی پاره‌ای از زمامداران دورانیش کشور نیز در برابر آن جرأت ابراز نظرات واقع‌بینانه خود را نداشتند. نیز این یادداشتها، گویای ناآگاهی و تلون و بی‌ارادگی و اثرپذیری زمامداران کشور است.

● هنری ویلاک: رؤسای نظامی و نظامیان بطور کلی، و اعیان و اشراف که در دوران آرامش و صلحی که در این مدت طولانی برقرار شده اهمیتشان رو به کاهش نهاده، خواهان جنگ هستند، اما وزیران بر سر کار و افراد مورد اعتماد شاه، با جو زمان پیش می‌روند و آماده‌اند برای ادامه یافتن صلح اگر لازم باشد تا اندازه‌ای گذشت کنند.

● جان مکنیل: نواب والا (عباس میرزا) می گوید در وضع سخت و رنج آوری قرار گرفته است. روسها فقط بهانه‌ای برای اقدام به جنگ می خواهند. ایران در وضعی نیست که بتواند با روسها مقابله کند، و از طرف دیگر اگر بکوشد از یک جنگ جلوگیری کند، اقدام ضدملی تلقی خواهد شد و مایه بدنامی می شود و به شخصیت و شهرت خود او لطمه خواهد خورد. او نمی تواند از مصالح واقعی کشور چشم پوشد و بنابراین باید بکوشد تا مسائل را دوستانه و مسالمت آمیز حل و فصل کند ولی در این راه مشکلات زیادی وجود دارد. روسها در همه نقاط مرزی از حدود خود تجاوز کرده و جلو آمده اند. آنها می خواهند او را قدم به قدم از میان ببرند؛ مثل آنست که کسی را با بریدن بندبندش تکه تکه کنند و بکشند.

مربوط به پرنس منشیکوف فرستاده روسیه در ایران می باشد.

یادداشت‌های زیر که ویلاک در سلطانیه و در اردوگاه فتحعلی شاه تهیه کرده، مربوط به روزهایی است که فرستاده روسیه وارد تبریز شده و با عباس میرزا دیدارهایی داشته و آماده می شده است به سلطانیه برود.

سلطانیه - ۱۳ ژوئن ۱۸۲۶ (۷ ذی قعدة ۱۲۴۱

هـ ق)

به دیدن وزیر امور خارجه رفتم.<sup>۲۰</sup> شاه به او دستور داده است درباره سیاستی که باید در برابر روسها در پیش گرفته شود با اللهیارخان<sup>۲۱</sup> مشورت کند او بیشتر شب را با وزیر اعظم مذاکره کرده بود تا او را متقاعد سازد در اقدام به جنگ عجله نکند.

آصف الدوله گفت پس شما توصیه می کنید که اعلیحضرت نوکر امپراتور [روسیه] باشد؟

میرزا ابوالحسن خان پاسخ داد نه، اما به طور کلی در دنیا ضعیف تر برای قوی تر ملاحظاتی را رعایت می کند و شما باید یادتان باشد که گرجستان را به روسیه واگذار کردید. آیا به راستی برای جنگ آمادگی دارید؟

در برابر چشمان هر دو قرار دارد.

ویلاک در گزارش خود خلاصه‌ای از نامه دکتر کارمک<sup>۱۷</sup> را نیز آورده است:

«هیچ چیز در اینجا (تبریز) حل و فصل نشده است. سخنان سفیر (پرنس منشیکوف) از هر جهت آشتی جویانه است. او مغان، گرمی، گوکچه و هر جای مورد بحث را واگذار می کند غیر از نقطه‌ای در منتهالیه غربی گوکچه. این بدان جهت است که می خواهند ایلهای هر دو طرف را تحت نظم نگاهدارند، اما او هر چه بیشتر متمایل به واگذار کردن می شود، ایرانیان خواستهای خود را افزایش می دهند. فکر می کنم اظهارات شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا) غیرمنطقی است. چون به هر حال فرستاده (پرنس منشیکوف) تنها می تواند در عوض جاهایی که واگذار می کند روی این نقطه که طبق عهدنامه محق به تصرف آن نیست اصرار ورزد، گمان می رود موضوع به این صورت پایان پذیرد که از آن نقطه چشم پوشد و در برابر جاهایی را تصرف کند که عهدنامه آشکارا به او حق آنرا می دهد. براستی این دربار کوچک<sup>۱۸</sup> چنان ناهنجار به دسته‌ها و گروههای گوناگون تقسیم شده که احتمال نمی رود هیچ چیز در اینجا به نتیجه برسد. شما (ویلاک) اگر می توانید سعی کنید قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) را وادارید در همانجا (سلطانیه) به کارها سر و صورتی بدهد»<sup>۱۹</sup>.

### پ - فتحعلی شاه در اردوگاه سلطانیه

فتحعلی شاه... تصمیم گرفت پرنس منشیکوف فرستاده روسیه را مانند ژنرال یرملوف در چمن سلطانیه به حضور بپذیرد....

ویلاک کاردار انگلیس و جان مکنیل پزشک نمایندگی نیز همزمان تهران را ترک گفتند و اولی به سلطانیه و دومی به تبریز رفت.

هنری ویلاک از هنگام ورود به چمن سلطانیه غالب روزها یادداشت‌هایی تهیه کرده که حاوی مذاکرات و فعالیت‌هایی است که مستقیم یا غیرمستقیم به نحوی

برای مصلحت شخصی خودش با حل و فصل مرزی مخالفت کند....

من (ویلاک) افزودم که از کم‌بینشی عباس میرزا تعجب می‌کنم. او می‌بایست بیشتر از هر کس دیگر در این کشور خواهان تعیین مرز قطعی باشد تا در صورت مرگ احتمالی شاه بتواند با خیال آسوده... راهی تهران شود... اما عباس میرزا هنوز می‌خواهد استخوان لای زخم بگذارد و برای اختلاف و شکایت از روسیه وسیله در دست داشته باشد تا پیوسته بتواند به منظور تحریک در دربار به آن متوسل شود، درحالی که همیشه یک شاهزاده توانایی آن را ندارد که آشوبی را که به وجود آورده آرام کند و بی‌اثر سازد...<sup>۲۳</sup>

#### سلطانیه - ۲۱ ژوئن ۱۸۲۶ (۱۵ ذی‌قعدة ۱۲۴۱ هـ.ق.)

میرزا ابوالحسن‌خان (وزیر امور خارجه) دنبال من فرستاد و خواهش کرد از او دیدن کنم....  
فراشی وارد شد و اطلاع داد که هر دو به حضور شاه احضار شده‌ایم....

اعلیحضرت گفت «حالا بیا جلوتر، می‌خواهم گفتگوی محرمانه‌ای با تو بکنم و تو هر چه می‌خواهی بگویی، نه آنکه فقط به مصلحت دولت متبوع خودت (انگلیس) حرف بزنی، بلکه به‌طور خصوصی و بعنوان یک نوکر قدیمی شاه برای نیم‌ساعت فراموش کن که وکیل (کاردار) انگلیس هستی، منصفانه و واضح به من بگو که تو مصالح شاه را واقعاً چگونه می‌بینی»....

من گفتم... هر کس می‌داند که تا چه اندازه به خیر و سعادت اعلیحضرت علاقمند هستم. اگر اعلیحضرت مایل هستند که روسها را در آنطرف قفقاز ببینند، اشتیاق ما هم در این مورد کمتر از اعلیحضرت نیست و اگر ما دورنمایی می‌دیدیم که امکان داشت روسها را از گرجستان بیرون کرد شاید ما هم بطور نهانی خشنود می‌شدیم که ببینیم اعلیحضرت خط‌مشی و سیاستی را که اکنون مدنظر دارند تعقیب کنند. اما در اوضاع و احوال فعلی جهان، در وقتی که روسیه هیچ دشمنی در هیچ جا ندارد، و هنگامی که گرفتار

● هنری ویلاک: جای نهایت تأسف است که شاه و ولیعهد نظر و عقیده واقعی خود را به هم نمی‌گویند. شاه بیشترین تمایل را به صلح دارد و شاهزاده ولیعهد نیز به تازگی چنین می‌خواهد، ولی هر یک از آنان گاهی به نوبت باد و بروتی می‌کند و جار و جنجالی به راه می‌اندازد و می‌کوشد غوغا و هیاهوی عمومی همچنان ادامه یابد. شاهزاده (عباس میرزا) از اتهام داشتن افکار صلح‌طلبانه و از دست دادن محبوبیت خود نزد نظامیان بیشتر می‌ترسد تا از مصیبت و بلایی که در جریان یک درگیری با روسیه به سرش می‌آید و به سرنوشت و آینده و شهرت او لطمه می‌زند.

سال گذشته عباس میرزا از اعلیحضرت خواهش کرد که اجازه دهند عراده توپهای او را رنگ کنند. هزینه این کار پنجاه تومان بود و از آن چشم‌پوشی شد. آیا با این وضع شما می‌توانید هزینه یک جنگ را تأمین کنید؟

فتحعلی‌خان<sup>۲۲</sup> وکیل شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا) درباره وضع بسیار خوب شاهزاده صحبت کرد ولی وزیراعظم (آصف‌الدوله) گفت هرچند ما در دربار پادشاه خیلی نظم و ترتیب یا افراد با استعداد نداریم، ولی وضع ما از وضع شاهزاده بهتر است. در آنجا هیچ کاری طبق قاعده انجام نمی‌شود. شما فتحعلی‌خان بیگلربیگی را متهم به همکاری با روسها می‌کنید و او را بعنوان مهماندار نزد فرستاده روسیه (پرنس منشیکوف) می‌فرستید؛ گفته می‌شود میرزا ابوالقاسم (قائم‌مقام) یک خائن است و او را مأمور مذاکره با آن فرستاده می‌کنید....

#### سلطانیه - ۱۷ ژوئن ۱۸۲۶ (۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۴۱ هـ.ق.)

طبق قرار قبلی به دیدن میرزا عبدالوهاب (معتدالدوله) رفتم. او... گفت مردم در این دربار از جنگ صحبت می‌کنند، ولی او فکر نمی‌کند که این کار به نفع کشور باشد و با آن مخالفت خواهد کرد.

من (ویلاک) گفتم هرگاه عباس میرزا به صلح رضایت بدهد، می‌توان امور را به‌طور رضایت‌بخشی سر و صورت داد اما می‌ترسم اگر قائم‌مقام بیاید او

● **أصفالدوله** گفت شما توصیه می کنید که اعلیحضرت نوکر امپراتور [روسیه] باشد؟ میرزا ابوالحسن خان پاسخ داد نه، اما به طور کلی در دنیا ضعیف تر برای قوی تر ملاحظاتی را رعایت می کند و شما باید یادتان باشد که گرجستان را به روسیه واگذار کردید. آیا به راستی برای جنگ آمادگی دارید؟ سال گذشته عباس میرزا از اعلیحضرت خواهش کرد که اجازه دهند عراده توپهای او را رنگ کنند. هزینه این کار پنجاه تومان بود و از آن چشم پوشی شد. آیا با این وضع شما می توانید هزینه یک جنگ را تأمین کنید؟

زیاد تهیه و تدارک ببیند، شاید تظاهرات و نمایشها فرستاده روسیه را معتقد سازد که شما در اقدام خود جدی هستید....

لحن و فحوی گفته های این فرستاده هرچه باشد، اعلیحضرت باید آگاه باشند که در اوضاع و احوال کنونی جهان ضرورت دارد مذاکراتی را که او شروع می کند، دوستانه پایان دهند....

شاه گفت «آنچه را شما توصیه می کنید انجام می دهم....»

تمام این مطالب محرمانه و سری است و باید بین ما سه نفر بماند»...<sup>۲۴</sup>

**سلطانیه - ۲۵ ژوئن ۱۸۲۶ (۱۹ ذی قعدة ۱۲۴۱ هـ.ق.)**

دکتر مکنیل از تبریز آمد. گزارش می دهد که شاهزاده (عباس میرزا) جسماً و روحاً ضعیف است. او از جنگ وحشت دارد و اعتراف می کند که وسایل اداره جنگ را در اختیار ندارد و می خواهد طوفانی را که باعث برخاستن آن شده است، فرو نشاند. او حتی می خواهد این موضوع را که شاه از جنگ صحبت می کند از روسها پنهان دارد. شاهزاده گفتگوهایی را با فرستاده روسیه (پرنس منشیکوف) آغاز کرده و به نظر می آید می خواهد آنرا در همانجا به پایان برساند.... در آذربایجان تهیه و تدارک نظامی دیده نمی شود. هیچ سپاهی جمع آوری نشده و اکنون شاهزاده خوشحال خواهد بود که پول شاه را پس بدهد تا او را وادار کند

نارضایی و آشفتگیهای داخلی است هیچ چیزی مانند جنگ نمی تواند به حال او مفید باشد. جنگ روحیه بیقرار و ناآرام را در آن امپراتوری به خود مشغول می کند و افکار آن جامعه را از علاقه و آرزوی محدود ساختن اقتدار و اختیار امپراتور منحرف می سازد. این خواست و احساساتی است که به آسانی از میان نمی رود و فروکش نمی کند و اگر روسیه در صلح باقی بماند مردم خودش آنرا تکه تکه خواهند کرد. ما برای جنگ آمادگی نداریم، دیسپلین سپاهیان ما بد است، ذخایر جنگی ما کافی نیست و من نمی بینم که نفعی از آن حاصل شود....

پادشاه گفت «اما حالا دو نکته هست که می تواند دلیل اقدام به جنگ تلقی شود. یکی آنکه روسها از حد خود تجاوز کرده و تعهدات خود را نقض کرده اند و دوم آنکه با مسلمانهای تابع خود بدرفتاری می کنند و همه مردم ایران به رهبری رؤسای مذهب از من می خواهند از مؤمنان و دین و مذهب آنان دفاع کنم».

پاسخ دادم روسها به تازگی مرتکب جرم و جنایت بزرگی نشده اند که شما بتوانید به استناد آن بعنوان یک دلیل متقن به دفاع از دین و مذهب خود قیام کنید. باید به علت واقعی شکایت خود استناد کنید، یعنی تخلف از مقررات عهدنامه و اشغال گوکچه و سپس با اظهار اینکه تمام مردم ایران به رهبری روحانیون و علمای اعلام از شما درخواست کرده اند از خود دفاع کنید و در برابر بی عدالتی که از آن شکایت می کنید تسلیم نشوید، می توانید ادعای خود را قوی تر و با اعتبارتر و مؤثرتر کنید. اما شما را به خدا، روحانی عالی مقام آقا سیدمحمد و پیروان او را از اردوگاه دور نگهدارید و بگذارید در قزوین در انتظار آمدن به اینجا باشند. حضور آنان در اینجا موجب دستپاچگی و آشفتگی می شود و قیل و قال و هیاهوی ایشان از دور تأثیر بیشتری خواهد داشت. اجازه ندهید به علت آنچه فرستاده روسیه گفته از حالت تظاهر به جنگ جلوتر بروید. هرچه زودتر او را به اینجا بیاورید و وقتی او تبریز را ترک کرد دستور دهید عباس میرزا نیروهای خود را گردآوری کند و تعلیم بدهد و قورخانه و ذخایر جنگی را خیلی



سوی روسها خود را برای دست زدن به جنگ محق می‌دانند... مردم ایران قیام کرده و متفق شده‌اند و این جنگ را یک جهاد مقدس می‌دانند که همه مؤمنان مکلف به شرکت در آن هستند. ارتش ایران تجمع کرده و کارایی آن خیلی بیشتر از زمانهای گذشته است. شاه آماده شده خزانن خود را در این راه به کار اندازد و چنین احساسی برای آمادگی جنگی در دوران سلطنت کنونی سابقه نداشته است.

من (ویلاک) گفتم روسیه به علت ناآرامی اتباع خود به زحمت افتاده اما از این جهت، نیروی آن در برابر همسایگان کمتر نشده است. در واقع شاید به علت نگرانیهای داخلی، فعالیت‌های بیشتری را ضرور بداند و به افکار عمومی و رعایت موازین کمتر توجه کند. وقتی در گذشته با ایران در جنگ بود و با موفقیت آنرا ادامه می‌داد، یک نیروی ۵۰۰۰۰۰ نفری خارجی قلمرو او را مورد حمله قرار داده بود.<sup>۲۶</sup> ایران به یاری ناراضیان در گرجستان چشم دوخته بود، اما نخستین رویدادها در جنگ، احساس دوستانه (نسبت به ایران) را به نفرت تبدیل کرد و حس وفاداری به روسیه را بازگرداند.

ایران جنگ را با غارت و چپاول آغاز می‌کند، یا به عبارت دیگر مردمانی را که منافعش ایجاب می‌کند به خود وابسته سازد مورد حمله قرار می‌دهد... همچنین، هرگاه نتیجه یک جنگ منظم را مورد توجه قرار دهیم خواهیم دید هیچ سرداری نمی‌تواند توصیه کند که سپاهیان تازه‌کار و ناآزموده ما به رویارویی با سربازان تعلیم دیده و متهور روسیه پردازند. بنابراین به جنگ مؤثر و عملی نمی‌توان دست زد مگر آنکه دلبستگی و احساسات دوستانه مردم گرجستان و قراباغ را به دست آوریم....

روسها می‌دانند که اتخاذ موضع دفاعی کافی نیست و به‌هنگام زمستان سپاهیان ما عقب نشسته‌اند به جنگی کارساز دست می‌زنند....

ما پیش‌بینی می‌کنیم در نتیجه یک جنگ میان ایران و روسیه قلمرو روسها توسعه می‌یابد و قدرتشان بیشتر می‌شود و بدین جهت با آن مخالفت می‌کنیم - و

با روسها به تفاهمی دوستانه برسند....

روسها به نیروهای خود در گرجستان افزوده‌اند و با پشتکار و جدیت در انتظار موقع مناسب برای اقدام در مرزهایشان هستند... وضع سلامت ولیعهد خوب نیست که بتواند فرماندهی جنگی را بر عهده بگیرد و حتی نمی‌خواهد داد و فریادها و غوغای جنگ‌طلبانه در اینجا به گوش روسها برسند...<sup>۲۷</sup>

سلطانیه - سوم ژوئیه ۱۸۲۶ (۲۷ ذیقعد ۱۲۴۱ هـ.ق) (یادداشت ویلاک)

میرزا عبدالوهاب (معمدالدوله) اظهار علاقه کرد مرا (ویلاک) کاردار انگلیس) ببیند....

او می‌خواست، پیش از آنکه تصمیم بگیرد، دلایل موافق و مخالف را بررسی کند تا بداند آیا باید شعله را خاموش کند یا آتش را دامن بزند. شاه به یک سرایشی کشیده شده و کارها طوری بحرانی شده که بازگشت از آن شاید دشوارتر از جلو گرفتن باشد. شاه باید هم روسها و هم روسای مذهبی را متقاعد سازد. روسای مذهبی که زیاد مورد توجه هستند دعوت شده‌اند تا در بحث و گفتگوها شرکت کنند. او در آغاز مزایای جنگ در اوضاع و احوال کنونی را برشمرد و... گفت باید پذیرفت که روسیه به علت آشفتگیهای داخلی، دیگر مانند گذشته نیرومند نیست. آشوبهایی که در قفقاز روی داده آنها را به خود مشغول داشته و مردم در ایالات گرجستان آماده شده‌اند تا در برابر آنها قیام کنند. از طرف دیگر ایران به علت اشغال عدوانی گوکچه از

● هنری ویلاک: از کم‌بینشی عباس میرزا تعجب می‌کنم. او می‌بایست بیشتر از هر کس دیگر در این کشور خواهان تعیین مرز قطعی باشد تا در صورت مرگ احتمالی شاه بتواند با خیال آسوده... راهی تهران شود... اما عباس میرزا هنوز می‌خواهد استخوان لای زخم بگذارد و برای اختلاف و شکایت از روسیه وسیله در دست داشته باشد تا پیوسته بتواند به منظور تحریک در دربار به آن متوسل شود، درحالی‌که همیشه یک شاهزاده توانایی آن را ندارد که آشوبی را که به وجود آورده آرام کند و بی‌اثر سازد.

علت دیگری هم ندارد.

درباره اذیت و آزار احتمالی اتباع مسلمان روسیه، من بیشتر دلم می‌خواهد که این موضوع واقعیت داشته باشد. اگر چنین باشد، هیچ وسیله مطمئن تری از آن در برابر پیشروی روسها در شرق نمی‌توانیم داشته باشیم. بنابراین در این مورد ایران نباید نگرانی داشته باشد و هرگونه ایراد و اعتراض بی‌اثر خواهد بود زیرا ایران طبق عهدنامه گلستان هیچ‌گونه حق دخالت به نفع این مردمان ندارد. خلاصه اینکه ایران باید خوشحال باشد که دولت روسیه با اتباع مسلمان خود مشکل دارد.<sup>۲۷</sup>

#### ت - پرنس منشیکوف در اردوگاه سلطانیه

عباس میرزا ولیعهد دو سه روز پیش از عزمت منشیکوف فرستاده روسیه به سلطانیه، تبریز را ترک گفت و وارد اردوگاه سلطانیه شد.

هنری ویلاک کاردار انگلیس روز دوم ذی‌حجه ۱۲۴۱ (هشتم ژوئیه ۱۸۲۶) به دیدن عباس میرزا رفت و با او به گفتگو پرداخت.

یادداشت‌های ویلاک در باره گفتگوهای خود با عباس میرزا در آن روز:

«به دیدن ولیعهد رفتم. نواب والا گفت، مستر ویلاک! اکنون وقت خدمتگزاری است، کارها به مرحله بحرانی رسیده و دورنمای جنگ از هر لحاظ نمایان شده است. شما از ابتدا وارد کار بوده‌اید و حالا باید جلو بیایید....»

نواب والا (عباس میرزا) گفت: به منشیکوف گفتم نباید تصورات نادرستی در ذهن خود بپروراند و گمان کند که اکنون نیز مانند آن ایامی است که ژنرال یرملوف اینجا بود و من برای مذاکرات مورد مشورت قرار نگرفتم.<sup>۲۸</sup> در آن زمان سه تن از وزیران با یکدیگر اختلاف نظر داشتند و هر یک می‌کوشید نظر و مقصود خود را تأمین کند. میرزا عبدالوهاب (معمدالدوله) مأمور مذاکره بود و می‌خواست با تأمین نظرات پادشاه متبوع خود اعتباری کسب کند. او می‌کوشید با تملق‌گویی به سفیر (ژنرال یرملوف) او را بفریبد اما

● کاردار انگلیس: به شاه گفتم در اوضاع و احوال فعلی جهان، در وقتی که روسیه هیچ دشمنی در هیچ جا ندارد، و هنگامی که گرفتار نارضایی و آشفتگیهای داخلی است هیچ چیزی مانند جنگ نمی‌تواند به حال او مفید باشد. جنگ روحیه بیقرار و ناآرام را در آن امپراتوری به خود مشغول می‌کند و افکار آن جامعه را از علاقه و آرزوی محدود ساختن اقتدار و اختیار امپراتور منحرف می‌سازد. این خواست و احساساتی است که به آسانی از میان نمی‌رود و فروکش نمی‌کند و اگر روسیه در صلح باقی بماند مردم خودش آنرا تکه‌تکه خواهند کرد. ما برای جنگ آمادگی نداریم، دیسپلین سپاهیان ما بد است، ذخایر جنگی ما کافی نیست و من نمی‌بینم که نفعی از آن حاصل شود.

خود از او گول خورد و کارش به شکست انجامید. میرزا شفیع (صدراعظم) چون می‌ترسید مبادا میرزا عبدالوهاب موفق شود مانع دادن امتیاز از سوی سفیر می‌شد، درحالی که میرزا بزرگ (قائم‌مقام اول) از اینکه می‌دید هر دو آنان شکست خورده‌اند خوشحال بود و خودش هم مایل به جنگ بود. دسیسه‌های این سه وزیر ایرانی مورد توجه ژنرال یرملوف قرار گرفت و به هیچ‌چیز تن در نداد.

متأسف شدم از اینکه دیدم نواب والا (عباس میرزا) وزیران پدرش را پیش یک مأمور خارجی (منشیکوف) چنین سرزنش کرده و ناسزا گفته است، سه مرد نامداری که سالهای متمادی در صحنه سیاسی ایران فعالیت می‌کرده‌اند.

طبق قرار قبلی به دیدن قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) رفتم .... او می‌گفت در «میانه» شاهزاده (عباس میرزا) را به شیوه‌ای معقول و شایسته به تفکر واداشته و به او گفته است برای حفظ مصالح واقعی کشور از استقامت و پشتکار در مشورت‌های صلحجویانه و نیز از طعنه و گوشه و کنایه‌های درباریان نهراسد. او (قائم‌مقام) به شاهزاده (عباس میرزا) گفته است اگر اکنون در برابر فریادهای جنگ‌طلبانه عوام تسلیم شود، تا ابد نزد افکار عمومی تباه خواهد شد. خلاصه، اوضاع واقعی یعنی

به اینجا آورده شوند. بسم الله، آنها آمده‌اند. شما به من گفتید به سلطانیه بیایم. بسم الله، من اینجا هستم. شما پول می‌خواستید، شما پول داشتید. اگر پول بیشتری می‌خواهید من آورده‌ام، شما وضع سرحد و اوضاع و احوال امور را می‌دانید. اگر فکر می‌کنید صلح مصلحت می‌باشد صلح کنید. اگر خواهان جنگ هستید آن را شروع کنید و مسئولیت را به گردن بگیرید. چون مرا تا اینجا کشانده‌ای دیگر بهانه نیاور که من همراهی نکرده‌ام».

شاهمیر خان مترجم روس وارد گردید. به نظر می‌آمد که او از تهییج مذهبی نگران شده و می‌گفت ظاهراً شاه خودش را در اختیار مقامات روحانی قرار داده است....<sup>۳۰</sup>

### ث - گفتگوهای نافر جام منشیکوف در سلطانیه

درباره فعالیتها و مذاکرات پرنس منشیکوف با مقامات ایرانی در چمن سلطانیه، هنری ویلاک کاردار انگلیس، گذشته از گزارشهایی که تهیه کرده، در بیشتر روزها یادداشت‌هایی هم نوشته است که مهمترین آنها به ترتیب تاریخ در اینجا نقل می‌شود.

**سلطانیه - دهم ژوئیه ۱۸۲۶ (۴ ذی‌حجه ۱۲۴۱)**  
شب هنگام شاه مرا (ویلاک کاردار انگلیس) احضار کرد. او میرزا ابوالحسن خان و من را نزدیک به خود خواند و پس از تعارفات معمول گفت:

«اکنون ایلچی (پرنس منشیکوف) آمده ما بایستی دست به کار شویم، اما شما باید بدانید برای من کاملاً غیرممکن است از مناطقی که آنها با زور تصرف کرده‌اند صرف نظر کنم. تا بالغ‌لو و دیگر جاها مسترد نشود صلحی در میان ما نخواهد بود».

من (ویلاک) گفتم همه چیز در ظاهر خوب است و فکر می‌کنم اگر فرستاده روسیه (منشیکوف) مطمئن شود که خیلی زیاد از او خواسته نخواهد شد و اگر کسانی که برای مذاکره انتخاب می‌شوند مورد اعتماد او باشند، همه چیز طبق رضایت شاه حل و فصل خواهد

کاستیهای ارتش از لحاظ نفرات و دیسپلین، کمبود ذخایر جنگی و برسرهم ناتوانی ایران در ادامه دادن جنگ را برای شاهزاده شرح داده است. او می‌گفت این مطالب را در نیمه‌های شبی در «میانه» بیان کردم و نواب‌والا (عباس میرزا) درستی این نظرات را پذیرفت، اما صبح روز بعد آدمی از طرف آصف‌الدوله سر رسید و به نظر آمد که ناگهان انقلابی در افکار و عقاید نواب‌والا پدید آمده و از آن پس تاکنون او به دسته جنگ‌طلبان پیوسته است...»

**سلطانیه - نهم ژوئیه ۱۸۲۶ (۳ ذی‌حجه ۱۲۴۱ هـ.ق.) (یادداشت ویلاک)**

شاه یادداشتی به خط میرزا غلام شاه<sup>۲۹</sup> برای شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا) فرستاده و در آن خاطر نشان کرده است:

«در هر مورد من قصد و نظر شما را انجام داده‌ام. شما مصلحت دانستید آقا سید محمد با رؤسای مذهبی

● دکتر مکینیل گزارش می‌دهد که شاهزاده (عباس میرزا) جسماً و روحاً ضعیف است. او از جنگ وحشت دارد و اعتراف می‌کند که وسایل اداره جنگ را در اختیار ندارد و می‌خواهد طوفانی را که باعث برخاستن آن شده است، فرو نشاند. او حتی می‌خواهد این موضوع را که شاه از جنگ صحبت می‌کند از روسها پنهان دارد.

● کاردار انگلیس: ما پیش‌بینی می‌کنیم در نتیجه یک جنگ میان ایران و روسیه قلمرو روسها توسعه می‌یابد و قدرتشان بیشتر می‌شود و بدین جهت با آن مخالفت می‌کنیم - و علت دیگری هم ندارد. درباره اذیت و آزار احتمالی اتباع مسلمان روسیه، من بیشتر دلم می‌خواهد که این موضوع واقعیت داشته باشد. اگر چنین باشد، هیچ وسیله مطمئن‌تری از آن در برابر پیشروی روسها در شرق نمی‌توانیم داشته باشیم. بنابراین در این مورد ایران نباید نگرانی داشته باشد و هرگونه ایراد و اعتراض بی‌اثر خواهد بود زیرا ایران طبق عهدنامه گلستان هیچ‌گونه حق دخالت به نفع این مردمان ندارد. خلاصه اینکه ایران باید خوشحال باشد که دولت روسیه با اتباع مسلمان خود مشکل دارد.

● هنری ویلاک: شاه در برابر ملت خود متعهد است و احساس می‌کند که دادن امتیازی به روسها در چنین وضعی، گذشته از آنکه موجب تحقیر او می‌شود، در آینده نیز نمی‌تواند از دست‌اندازی روسها به قلمرو خود مصون باشد. بنابراین تصمیم گرفت با همه خطرهای پیش رو، مقاومت کند. به نظر می‌آید قصد دولت ایران آنست که با یک ضربه ناگهانی در مرز ایروان تا اندازه‌ای در وضع بهتری قرار گیرد و پس از آنکه به این ترتیب توانایی خود به مقاومت در برابر تجاوز را نشان داد، با اظهار بی‌اطلاعی از عملیات مقامات مرزی یا هر تدبیر مقتضی دیگر، حتی‌المقدور از پیش آمدن یک جنگ تمام عیار جلوگیری کند. اگر ایران ضربه‌ای وارد آورد، هیچ چیز نمی‌تواند از یک جنگ تمام عیار جلوگیری کند؛ چه بسا که این ضربه هم موفقیت‌آمیز نباشد.

خودم را حفظ کردم و در بحث و گفتگو کوتاه نیامدم، زیرا می‌دیدم در مخالفت با شاهزاده، نظرات من مشابه نظرات شاه است. شاه گاهگاهی نگاه پرمعنی و تشویق‌آمیزی به من می‌انداخت و به هیجان شاهزاده لبخند می‌زد. نواب والا شاهزاده گفت اگر مأموریت و وظایف شما محدود به این قبیل مشورتهاست بهتر است این کار را برای روسها بکنید....

ویلاک در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۸۲۶ می‌نویسد: اسمعیل میرزا با یک نیروی اسمی پانزده هزار نفری از اردوگاه عازم آذربایجان گردید. تصور می‌رود او در دو سه منزلی مرز توقف کند تا اوضاع روشن‌تر شود.

فشار شاهزاده ولیعهد و سپاهیان برای رفتن به مرز مسلماً مطلوب نیست، هرچند ممکن است این طرحی برای فریب روسها باشد، اما چون دربار از اصول سیاست ثابت رسمی پیروی نمی‌کند، این راه و روش خطرناک است بخصوص که آنهمه اشخاص ذینفع خواهان جنگ هستند.

امیدوارم شاه درک کرده باشد وقتی از سماجت و اصرار زیاد و درخواستهای غیرمنطقی ولیعهد (عباس میرزا) و سران مذهبی فارغ و آسوده‌خاطر شود بهتر می‌تواند به موافقت و سازش دست یابد....<sup>۳۱</sup>

گردید. من می‌ترسم اگر فرستاده (منشیکوف) لحن خود را پایین بیاورد ما لحن خود را بالا ببریم و جریان امور به همان راهی بیفتد که سال گذشته افتاده بود.... شاه گفت من بیشتر از آنچه طبق عهدنامه [گلستان] حق دارم نمی‌خواهم و ترجیح می‌دهم تاج و تخت خودم و همه چیز دیگر را فدا کنم تا آنکه سر به راه و بی‌مبارزه به این تجاوز تن در دهم....

اعلیحضرت سپس عباس‌میرزا را احضار کرد و آنچه را به من گفته بود تکرار کرد. شاهزاده گفت «بله، او بی‌انصافی را که نسبت به شما شده می‌داند. او می‌داند که بالغ‌لو متعلق به ماست. او می‌داند که قپان و غیر آن مال ماست. گرمی از روی بی‌انصافی از ما گرفته شده و اگر او این تجاوزات را منکر شود او دولت خود را شریک بی‌انصافیهای روسها می‌سازد....»

گفتم به عقیده من تردیدی نیست که بالغ‌لو طبق عهدنامه متعلق به ایران است.... اگر آنرا به دست آوریم افتخار ما محفوظ می‌ماند. آنچه باید گرفته شود، هرچه بیشتر بهتر، اما درست نیست که ادعاهایی که با اطمینان کامل نمی‌توانیم از آنها پشتیبانی کنیم تا آخرین حد فشار بیاوریم....

شاهزاده گفت، نه، ما یک ذره از حقوق خود نخواهیم گذاشت. شما برای صرفه‌جویی ۲۰۰۰۰۰ تومان خودتان می‌خواهید موضوع را ماست‌مالی کنید و به مصالح ما توجه ندارید.

من گفتم اگر صرف چنان مبلغی منافع مسلم ایران را تأمین می‌کند ما آنرا چون مثنی شن تلقی خواهیم کرد، اما جنگ را به سود ایران نمی‌بینیم و در موقع خود باید مقتضیات زمان را در نظر داشت و فداکاری و گذشتهایی کرد.... خیر حکومت ما در هند به خیر و سعادت ایران وابسته است.... ما اندازه قدرت و منابع مالی و نظامی روسیه را بهتر از شاهزاده می‌دانیم.... ما به هیجان نیامده‌ایم و یک ناظر بیطرف مصالح واقعی کسی را که در یک مبارزه درگیر است، بهتر از خود او می‌بیند....

نواب‌والا شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا) گاهی خیلی هیجان‌زده و خشمگین می‌شد اما من خونسردی

آنکه روسها سپاهیان خود را از گوکچه عقب بکشند و متعهد شوند که نواحی اشغال نشده را به همان وضع بگذارند تا نتیجه مراجعه به سن پترزبورگ معلوم شود. پرنس منشیکوف با این نظر موافقت نکرد و مذاکرات قطع شد....

شاه در برابر ملت خود متعهد است و احساس می‌کند که دادن امتیازی به روسها در چنین وضعی، گذشته از آنکه موجب تحقیر او می‌شود، در آینده نیز نمی‌تواند از دست‌اندازی روسها به قلمرو خود مصون باشد. بنابراین تصمیم گرفت با همه خطرهای پیش رو، مقاومت کند. ولی اگر اشتباه نکنم امیدوار است پس از یک اقدام متقابل نظامی دوباره روابط دوستانه را با روسها از سر بگیرد.

از آنچه دیروز (۱۷ ژوئیه ۱۸۲۶) از میرزا عبدالوهاب (معتدالدوله) دریافتم، به نظر می‌آید قصد دولت ایران آنست که با یک ضربه ناگهانی در مرز ایروان تا اندازه‌ای در وضع بهتری قرار گیرد و پس از آنکه به این ترتیب توانایی خود به مقاومت در برابر تجاوز را نشان داد، با اظهار بی‌اطلاعی از عملیات مقامات مرزی یا هر تدبیر مقتضی دیگر، حتی المقدور از پیش آمدن یک جنگ تمام عیار جلوگیری کند....

اگر گمان من درست باشد، عملیات جنگی توسط سردار ایروان (حسین‌خان قزوینی) در ظرف همین چند روز آغاز می‌شود....

اگر ایران ضربه‌ای وارد آورد، هیچ چیز نمی‌تواند از یک جنگ تمام عیار جلوگیری کند؛ چه بسا که این ضربه هم موفقیت‌آمیز نباشد.<sup>۳۲</sup>

سلطانیه - بیستم ژوئیه ۱۸۲۶ (۱۴ ذی‌حجه ۱۲۴۱)

بعدازظهر شاه من (ویلاک کاردار انگلیس) را احضار کرد.... اعلیحضرت حال مرا پرسید. گفتم به اندازه‌ای از دورنمای مخاطره‌آمیز امور سردرگم و مبهوت هستم که نه آسایش و آرامشی دارم، نه حال و دماغی. اعلیحضرت گفت «اوه، شما باید خیلی خوشحال باشید، شما شاهد چنان کارهای مهمی خواهید بود، مثل سوارانی که چهار نعل می‌روند، مثل زدن گردن‌ها و بریدن سرها، مثل فدا کردن جانها. سپاهیان من به طرف مرگ طوری هجوم می‌برند که گویی به عروسی می‌روند».

هنری ویلاک کاردار انگلیس در گزارشی به تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۲۶ (۱۲ ذی‌حجه ۱۲۴۱) از اردوگاه فتحعلی‌شاه در سلطانیه درباره شکست گفتگوهای فرستاده روسیه با ایرانیان می‌نویسد:

«متأسفم که بگویم مذاکرات میان پرنس منشیکوف (فرستاده روسیه) و دولت ایران به موفقیت نینجامیده است.

پرنس منشیکوف در جلسه مذاکره‌ای با شاهزاده ولیعهد (عباس‌میرزا) که میرزا عبدالوهاب هم حضور داشت، وقتی از او پرسیده شد با چه شروطی می‌تواند امور مرزی را حل و فصل کند، پاسخ داد غیر از تأیید تعهداتی که میان ژنرال یرملوف و فتحعلی‌خان (بیگلر بیگی) مقرر گردیده، پیشنهاد دیگری ندارد و تا وقتی ایران از مناطق مجاور قپان که مورد ادعای امپراتور (روسیه) است عقب‌نشینی نکند، او نمی‌تواند به تخلیه گوکچه رضایت دهد.

وزیران ایران دوباره در چادر آصف‌الدوله (وزیراعظم) جمع شدند و سعی کردند امتیازی از پرنس منشیکوف بگیرند تا شاید شاه بتواند احترام و آبروی خود را حفظ کند و از موضعی که رسماً به اتباع خودش اعلام داشته عقب‌نشینی کند.

پرنس منشیکوف پیشنهاد کرد مذاکرات را معلق بگذارند تا او بتواند دستورهای تازه‌ای از سن پترزبورگ دریافت کند و در عین حال از نقاط مورد اختلاف در مرز بازدید به عمل آورد.

دولت ایران با این پیشنهاد موافقت کرد مشروط بر

• هنری ویلاک: بعدازظهر شاه من را احضار کرد.... اعلیحضرت حال مرا پرسید. گفتم به اندازه‌ای از دورنمای مخاطره‌آمیز امور سردرگم و مبهوت هستم که نه آسایش و آرامشی دارم، نه حال و دماغی. اعلیحضرت گفت «اوه، شما باید خیلی خوشحال باشید، شما شاهد چنان کارهای مهمی خواهید بود، مثل سوارانی که چهار نعل می‌روند، مثل زدن گردن‌ها و بریدن سرها، مثل فدا کردن جانها. سپاهیان من به طرف مرگ طوری هجوم می‌برند که گویی به عروسی می‌روند».

● کاردار انگلیس: به منشیکوف گفتم: نگذار شعله جنگی که در آن به ظاهر حق به جانب ایران است (زیرا روسیه با زور منطقه گوکچه را اشغال کرده)، روشن شود. این یک جنگ اجباری است، نه جنگ دلخواه شاه که خطر آنرا می‌داند. اوضاع و احوال او را ناامید کرده است و اگر روسیه مفزای برای بازگشت آبرومندانان او باقی نگذارد، ناچار است ضربه‌ای وارد کند. بی‌تردید اگر روسیه قصد دارد طبق آنچه اعلام می‌کند عمل کند، باید برای پادشاهی که در این هنگام فقط می‌خواهد در برابر اتباعش آبروی خود را حفظ کند، تا اندازه‌ای احترام قائل شود و وضع او را در نظر بگیرد. تخلیه موقت گوکچه، شاه را در نظر ملتش اعتبار و آبرویی می‌بخشد و به هیچ‌وجه به مصالح روسیه هم خدشه وارد نمی‌کند و روسیه همیشه قدرت آنرا دارد که جایگاه خود را دوباره به دست آورد.

است.

سرانجام من از پرنس (منشیکوف) اجازه گرفتم که به وزیر امور خارجه ایران بگویم او می‌کوشد با وساطت خود ژنرال یرملوف را وادار کند که سپاهیان روسیه را در زمستان امسال از گوکچه عقب بکشد مشروط بر آنکه تضمین داده شود آنجا توسط ایران اشغال نخواهد شد....

او از کارهای شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا) شکایت کرد و گفت نامه‌های نواب‌والا شاهزاده در جهت تشویق اتباع روسیه به شورش است.... او درباره اینکه به جای آصف‌الدوله (وزیر اعظم) کارهایش را با وزیر امور خارجه انجام دهد با من مشورت کرد. گفتم شما می‌بایست به خوبی اطلاع داشته باشید که اولی طرفدار جنگ است و دومی خواهان صلح.<sup>۳۳</sup>

سلطانیه - ۲۱ ژوئیه ۱۸۲۶ (۱۵ ذیحجه ۱۲۴۱ هـ.ق.) (یادداشت ویلاک)

در میان نامه‌های بایگانی شده رونوشت نامه‌ای را پیدا کردم که در سال ۱۸۱۹ ژنرال یرملوف به عباس میرزا نوشته و در آن تصدیق کرده بود که ناحیه

خواهید بود، مثل سوارانی که چهار نعل می‌روند، مثل زدن گردن‌ها و بریدن سرها، مثل فدا کردن جانها. سپاهیان من به طرف مرگ طوری هجوم می‌برند که گویی به عروسی می‌روند». ولی اعلیحضرت نمی‌خواهند وارد جنگ شوند، به این شرط که روسها فقط توافقنامه معقولی را بپذیرند....

شب هنگام به دیدن منشیکوف رفتم و به او گفتم اگر مطمئن است که نظرات دولت متبوعش مسالمت‌جویانه است، نباید درباره موضوعی به آن اهمیت تردید روا دارد، بلکه باید از دستورالعملی که به او داده شده تجاوز کند و نگذارد شعله جنگی که در آن به ظاهر حق به جانب ایران است (زیرا روسیه با زور منطقه گوکچه را اشغال کرده)، روشن شود. این یک جنگ اجباری است، نه جنگ دلخواه شاه که خطر آنرا می‌داند. اوضاع و احوال او را ناامید کرده است و اگر روسیه مفزای برای بازگشت آبرومندانان او باقی نگذارد، ناچار است ضربه‌ای وارد کند. بی‌تردید اگر روسیه قصد دارد طبق آنچه اعلام می‌کند عمل کند، باید برای پادشاهی که در این هنگام فقط می‌خواهد در برابر اتباعش آبروی خود را حفظ کند، تا اندازه‌ای احترام قائل شود و وضع او را در نظر بگیرد. تخلیه موقت گوکچه، شاه را در نظر ملتش اعتبار و آبرویی می‌بخشد و به هیچ‌وجه به مصالح روسیه هم خدشه وارد نمی‌کند و روسیه همیشه قدرت آنرا دارد که جایگاه خود را دوباره به دست آورد....

پرنس منشیکوف... در پاسخ به پیشنهاد من که به ایران اجازه داده شود بطور موقت گوکچه را تصرف کند، گفت این اقدام تصدیق حق ایران بر آنجاست.... من گفتم این حق در نامه‌ای که ژنرال یرملوف برای واگذاری گوکچه درخواست کرده تصدیق شده است و من عقیده قاطع دارم سندی وجود دارد که در آن ژنرال یرملوف نه تنها آنرا قلمرو ایران می‌داند بلکه درخواست کرده اجازه داده شود روسیه بطور موقت آنجا را اشغال کند.

منشیکوف گفت هرگز چنین نامه‌ای را ندیده

در روز بیستم ژوئیه [۱۸۲۶]... سعی کرد پرنس منشیکوف را متقاعد سازد تا به توافقی دست یابد به طوری که شاه بتواند آبرومندانه سر فرود آورد و به او اجازه داده شود به وزیران ایران بگوید که با مساعی جمیله خود می‌کوشد ژنرال یرملوف را متقاعد کند که در فصل زمستان سپاهیان [روسیه] را از منطقه گوکچه فرا بخواند، مشروط بر آنکه تضمین داده شود که آن منطقه از طرف ایران اشغال نشود. پرنس منشیکوف گفت یقین دارد که ژنرال یرملوف به توصیه او توجه خواهد کرد.

شاه این پیشنهاد را نپذیرفت و دو روز بعد به پرنس منشیکوف اطلاع داده شد که دولت ایران دستور داده است جنگ در مرز آغاز شود.

در یک جلسه نهایی با وزیران ایران که مستر ویلاک هم در آن حضور داشت، پرنس منشیکوف تکرار کرد که حاضر است نهایت سعی خود را به عمل آورد تا ژنرال یرملوف منطقه گوکچه را واگذار کند و امیدوار است که موفق بشود.

میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه شاه که همواره و بیشتر از همه طرفدار صلح بود، پاسخ داد نمی‌توان از چنان قول و وعده‌ای انتظار زیادی داشت، نه از آن جهت که به آمادگی «فرستاده» در انجام دادن آنچه می‌تواند انجام بدهد تردید دارد، بلکه از آن رو که ژنرال ریشچف مشابه همین وعده را به هنگام بسته شدن عهدنامه گلستان داده بود که یکسره بی‌حاصل بود.

میرزا ابوالحسن خان سپس پیشنهاد کرد پرنس منشیکوف و نماینده ایران به مرز بروند؛ اگر منطقه گوکچه تخلیه شده بود این نماینده همراه پرنس منشیکوف راهی سن پترزبورگ شود و اگر تخلیه نشده بود بازگردد و وضع به همین صورت که هست باقی بماند تا درباره آن تصمیم گرفته شود و اگر برخوردی میان سپاهیان مستقر در مرز روی دهد، چون موضوع مهمی نیست که روابط دوستانه دو کشور را برهم بزند، نادیده گرفته شود.

این پیشنهاد پس از بحث و گفتگو مورد توافق

مقابل شمس‌الدین‌لو و قزاق (یعنی مناطق گوکچه) متعلق به ایران است و تقاضا کرده بود اجازه داده شود آن را اشغال کند...<sup>۳۴</sup>

... از فرستاده (منشیکوف) مصرأ خواسته شد تعهد کند که گوکچه تخلیه خواهد شد. او گفت نمی‌تواند تخلیه شدن آن محل را تعهد کند، اما آماده است همه توان خود را به کار گیرد تا ژنرال یرملوف را به آن کار وادارد و اظهار امیدواری کرد که موفق شود...

میرزا اسمعیل که حضور داشت، بی‌درنگ نزد آصف‌الدوله رفت و او را از تمام آنچه روی داده بود مطلع ساخت. آصف‌الدوله نیز فوراً نزد شاه رفت... و پیشنهاد کرد که میرزا اسمعیل بعنوان فرستاده از دربار ایران به سن پترزبورگ برود.

میرزا اسمعیل مردی از طبقه پایین و آدمی کوچک است، بی‌بهره از هرگونه شایستگی و نمی‌تواند برای چنان مأموریتی مناسب باشد.

موسیو آمبورگر گفت گمان نمی‌کند دولت روسیه چنین کسی را به آن سمت بپذیرد، بویژه پس از آنکه پرنس منشیکوف یکی از اشراف درجه اول در امپراتوری روسیه را... به ایران فرستاده است...<sup>۳۵</sup>

\*\*\*

مستر ویلاک در گفت‌ووشنودی با پرنس منشیکوف

● همزمان با رفتن منشیکوف از ایران و آغاز شدن جنگ، میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه ایران نامه‌ای به کنت نسلرود وزیر امور خارجه روسیه نوشت و در آن روشن شدن آتش جنگ را معلول شرارت و شیطنت و فساد و تجاوز سرحدداران روسیه و تصاحب اراضی گوکچه توسط ژنرال یرملوف دانست....

بدین سان شعله‌های آتش جنگی ناخواسته، که باید آنرا نتیجه بی‌خبری و اختلاف نظر زمامداران ایران از یک سو و سیاستهای تجاوزآمیز و توسعه‌طلبی روسها از سوی دیگر دانست، روشن شد که پیامدهای شوم آن سالهای سال گریبانگیر ملت ایران بود.

● به نوشته رضا قلی خان هدایت در «روضه‌الصفاء ناصر» «رای تمام پیشوایان شریعت که حامیان ملت و دین مبین اسلام بودند بر این مقرر شد که باید حضرت صاحبقران (فتحعلی شاه) با دولت بهیه روسیه ترک مصالحه و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که عداوت و منازعت (جنگ) آشکار سازد... و تکلیف پادشاه ایران و تمامی اهل اسلام و ایمان در جهاد با روسیه است و تمامت فقها و علما که به حسب مذهب پیروی ایشان بر پادشاه ایران عهد لازم بود فتوی دادند... این امر یعنی جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مسامحه در این باب کفر و ضلالت...»

(فتحعلی شاه) با دولت بهیه روسیه ترک مصالحه و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که عداوت و منازعت (جنگ) آشکار سازد... و تکلیف پادشاه ایران و تمامی اهل اسلام و ایمان در جهاد با روسیه است و تمامت فقها و علما که به حسب مذهب پیروی ایشان بر پادشاه ایران عهد لازم بود فتوی دادند... این امر یعنی جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مسامحه در این باب کفر و ضلالت، ناچار کل امرای دربار به فتاوی علمای مذکور اطاعت نهادند و به مطاوعت (فرمانبرداری) تن در دادند الا جناب معتمدالدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه که بر این رای انکار داشتند و مخالفت با دولت بهیه روسیه را صلاح دولت و مملکت نمی‌پنداشتند. علماء و فقها بدین دو عاقل با دها (باهوش) پیام‌های تهدیدآمیز وعیدانگیز فرستادند. آن دو نیز از بیم تسلیم نمودند... کار بر حضرت شهریار صاحبقران تنگ و بابرام و اصرار مجتهدین ملت مجبور به جنگ شدند ناچار به سفیر دولت بهیه روسیه (پرنس منشیکوف) اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاد و او را رخصت رجعت داده مبلغ یک هزار تومان نقد و چهار طاقه شال کشمیری سوی انعام همراهان، به کینیاز بخشکوف (پرنس منشیکوف) التفات نموده... و میرزا اسمعیل انجدانی به میهمانداری سفیر مذکور تا تفلیس مأمور گردید... و فتنه خفته از

طرفها قرار گرفت و گذشته از آن مقرر گردید اگر سپاهیان ایران در قلمرو روسیه مرتکب غارت و چپاول شده باشند ایران خسارت را جبران کند و خیر این توافق با دستور مبنی بر خودداری از جنگ برای شاهزاده ولیعهد (عباس میرزا) فرستاده شود و اگر از مرز گذشته باشد عقب‌نشینی کند.

اما شاه این پیشنهاد را نپذیرفت و هرچند مأموری انتخاب شد که به سن‌پترزبورگ برود، هیچ کوریهای فرستاده نشد تا جنگ را که آغاز شده بود متوقف سازد.<sup>۳۶</sup>

بدین‌سان، پرنس منشیکوف به مأموریت خود پایان داد و در ۲۴ ژوئیه ۱۸۲۶ (۱۸ ذی‌حجه ۱۲۴۱ هـ.ق) اردوگاه شاه را ترک گفت.

مستر ویلاک نوشته است به عقیده او پذیرفته نشدن پیشنهاد پرنس منشیکوف، به‌علت رسیدن اخبار شورش در ایالت روسی طالش و درخواست مردم آن ایالت از سپاهیان ایران مستقر در نواحی مجاور برای کمک بوده است.<sup>۳۷</sup>

همزمان با رفتن منشیکوف از ایران و آغاز شدن جنگ، میرزا ابوالحسن خان وزیرامور خارجه ایران نامه‌ای به کنت نسلرود وزیرامور خارجه روسیه نوشت و در آن روشن شدن آتش جنگ را معلول شرارت و شیطنت و فساد و تجاوز سرحدداران روسیه و تصاحب اراضی کوچکچه توسط ژنرال یرملوف دانست...<sup>۳۸</sup>

بدین‌سان شعله‌های آتش جنگی ناخواسته، که باید آنرا نتیجه بی‌خبری و اختلاف‌نظر زمامداران ایران از یک‌سو و سیاستهای تجاوزآمیز و توسعه‌طلبی روسها از سوی دیگر دانست، روشن شد که پیامدهای شوم آن سالهای سال گریبانگیر ملت ایران بود...

### چ - معمای بازگشت منشیکوف

به نوشته رضاقلی خان هدایت در «روضه‌الصفاء ناصر» (ج‌نهم ذیل وقایع سال ۱۲۴۱ هـ.ق) «رای تمام پیشوایان شریعت که حامیان ملت و دین مبین اسلام بودند بر این مقرر شد که باید حضرت صاحبقران



فرستادن هنری ویلاک به پترزبورگ از ادامه یافتن جنگ میان دو کشور جلوگیری کند، ولی عباس میرزا نخست چندان توجهی به این موضوع نکرده و هنگامی وخامت اوضاع را دریافته و به فکر چاره افتاده که دیر شده بوده است.

### سید محمد مجاهد و فتوای جهاد با روسیه

میرزا ابوالحسن خان شیرازی پس از بازگشت از سفارت ناموفق پترزبورگ در سال ۱۸۱۶/۱۲۳۱ و نومیدی از پس داده شدن سرزمینهای از دست رفته، بر آن بود که ایران چاره‌ای ندارد جز آنکه به تقویت نیروهای نظامی خود پردازد تا در گفتگوهای آینده با روسیه بتواند از موضع قدرت صحبت کند.

پس از آن گهگاه لزوم تقویت و آمادگی نیروهای نظامی ایران را عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم‌مقام و دیگران مستقیم و غیرمستقیم به فتحعلی‌شاه گوشزد می‌کردند. از جمله، کسی که «یکی از خدمتگزاران مورد اعتماد ولیعهد در تهران» خوانده شده نامه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشته و در آن پس از اشاره به مقاصد توسعه طلبانه روسها و دشمنی آنها با ایران و فرضیه‌های گوناگون و احتمال تجاوز دوباره آنها به ایران اظهار عقیده کرده بود در هر صورت داشتن یک نیروی کارآمد و آمادگی نظامی برای حفظ استقلال ایران ضرورت دارد و ایران باید به نیروهای خودش متکی باشد و «اگر ما قدرت آنرا نداشته باشیم که از حقوق خود دفاع کنیم و آنرا حفظ نماییم نمی‌توانیم فقط به بزرگواری و بلند همتی و به بخشش و سخاوت دیگران امیدی داشته باشیم» که منظور امپراتوری روسیه بود.<sup>۴۱</sup> با این حال فتحعلی‌شاه با علاقه به مال‌اندوزی و خستی که داشت و سختگیربهایش در پرداخت هزینه‌های سپاهیان، چندان توجهی به بهبود وضع نیروهای نظامی نمی‌کرد و عباس میرزا و میرزا بزرگ ناچار بودند بیشتر با برانگیختن احساسات مذهبی، مردم را به دفاع از دین و مذهب و کشور خویش تشویق کنند.

به نوشته هنری ویلاک کاردار انگلیس در سال

خواب بیدار آمد و از دو سوی موافقت به مخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران برآشفته شد و دل‌های عموم رعایا و برایا از مواظت علما به هم برآمده گشت و زمام رفع این فتنه عظمی از دست تصرف پادشاه دانش آگاه اسلام بدر رفت و کار ملک بکف کفایت گروهی بی‌کفایت در افتاد و عوام کالانعام را کار به جایی رسید که احکام علما بر اوامر سلطان ایران رجحان دادند و گوش جان و دل بر طاعت و اطاعت مجتهدین نهادند و کمر همت بر جهاد بستند....»

سپهر نیز در *ناسخ‌التواریخ* (ج ۱ ص ۲۱۶) مطالبی کمابیش به همان مضامین نوشته است.

اما بازگشت منشیکوف به آن سادگی که هدایت و سپهر در کتابهای خود نوشته‌اند نبوده است.

به نوشته پرنس سچر باتوف (ج ۲ صص ۳۲-۳۰) پرنس منشیکوف چون از سلطانیه رهسپار شد، (۲۴ ژوئیه ۱۸۲۶)، در تبریز او را معطل کردند، در ایروان به گونه‌ای وی را زندانی کردند و سرانجام در اوایل سپتامبر ۱۸۲۶ (صفر ۱۲۴۲) به تفلیس رسید.

نخستین گزارشی که یرملوف در این زمینه داد امپراتور را بسیار خشمگین کرد....<sup>۴۲</sup>

مکدونالد کینیر سفیر جدید انگلیس در ایران روز ۲۹ محرم ۱۲۴۲ (۳ سپتامبر ۱۸۲۶) وارد اردوگاه سلطانیه شد. در آن هنگام نزدیک به یک ماه از آغاز جنگ دوم ایران و روسیه می‌گذشت.

به ظاهر مکدونالد کینیر می‌خواسته است با

● رضا قلی‌خان هدایت: کل امرای دربار به فتاوی علمای مذکور اطاعت نهادند و به مطاوعت (فرمانبرداری) تن در دادند الا جناب معتمدالدوله العلیه‌العالیه میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه که بر این رای انکار داشتند و مخالفت با دولت بهیه روسیه را صلاح دولت و مملکت نمی‌پنداشتند. علماء و فقها بدین دو عاقل با دها (باهوش) پیام‌های تهدیدآمیز وعیدانگیز فرستادند. آن دو نیز از بیم تسلیم نمودند... کار بر حضرت شهریار صاحبقران تنگ و بابرام و اصرار مجتهدین ملت مجبور به جنگ شدند.

:۱۸۱۷/۱۲۳۲

● میرزا ابوالحسن خان شیرازی پس از بازگشت از سفارت ناموفق پترزبورگ در سال ۱۸۱۶/۱۲۳۱ و نومییدی از پس داده شدن سرزمینهای از دست رفته، بر آن بود که ایران چاره‌ای ندارد جز آنکه به تقویت نیروهای نظامی خود پردازد تا در گفتگوهای آینده با روسیه بتواند از موضع قدرت صحبت کند.

با این حال فتحعلی‌شاه با علاقه به مال‌اندوزی و خستی که داشت و سختگیریهایش در پرداخت هزینه‌های سپاهیان، چندان توجهی به بهبود وضع نیروهای نظامی نمی‌کرد و عباس‌میرزا و میرزا بزرگ ناچار بودند بیشتر با برانگیختن احساسات مذهبی، مردم را به دفاع از دین و مذهب و کشور خویش تشویق کنند.

است:

«... توده مردم کمتر از آنچه ابراز می‌کنند تعصب می‌ورزند و شور و شوق نشان می‌دهند و از اینکه مجبور می‌شوند روزهای جمعه دست از کارهای عادی خود بکشند، پنهانی و زیر لب غرغر می‌کنند. سیاست مسلح کردن مردم از طرف خیلی‌ها مورد سؤال قرار گرفته است بطوری که حتی تصور می‌شود در صورت تغییر اوضاع ممکن است اسلحه آنها علیه خود حکومت به کار رود.»<sup>۴۴</sup>

میرزا بزرگ قائم‌مقام چهار پنج سال بعد یعنی در روز چهارشنبه ۲۶ ذی‌قعدة ۱۲۳۷ هـ ق (۱۴ ماه اوت ۱۸۲۲) به بیماری وبا درگذشت و از اقداماتش نتیجه دلخواه گرفته نشد و خواهیم دید که نیروهای نظامی ایران در آستانه جنگ دوم ایران و روسیه ناتوانتر از دوران جنگ اول بوده‌اند.

به هر روی هنگامی که عباس‌میرزا تصمیم گرفت به نیروهای روسی حمله کند، بی‌گمان هنوز تحت تأثیر افکار و عقاید میرزا بزرگ بوده و برای برانگیختن احساسات مذهبی توده مردم، مستقیم و غیرمستقیم اقداماتی برای آوردن آقا سیدمحمد اصفهانی به ایران کرده است. آقا سیدمحمد اعلم علمای زمان خود تلقی می‌شد و ساکن کربلای معلی بود، و عباس‌میرزا پدرش فتحعلی‌شاه را وادار کرد که برخلاف میل خود او را

«قائم‌مقام (میرزا بزرگ) از مدتی پیش سعی می‌کرده است روحیه تعصب مذهبی را میان هموطنان خود بالا ببرد تا بتوانند با سپاهیان متهور و جسور همسایه مخوف خود بطور مؤثر و قاطع مقابله و مقاتله نمایند. او می‌خواست این عقیده را به وجود آورد، وقتی ایران از طرف دشمنانی که مسلمان نیستند مورد حمله و هجوم قرار می‌گیرد ایرانیان باید در راه دفاع از مذهب و کشورشان، جان و مال خود را در طبق اخلاص نهند و با میل و رضا آن را فدا کنند.

اما روسای مذهبی می‌گفتند نمی‌توانند چنان عقیده‌ای را تبلیغ و موعظه نمایند، زیرا به نظر آنان تا وقتی خزاین پادشاه تمام نشده نباید به اموال و دارایی مردم دست زد. در نتیجه طرحهای قائم‌مقام به علت عدم پشتیبانی و عدم موافقت علما تاکنون به موفقیت نینجامیده است.

سرانجام او توانست موافقت و تأیید رییس مذهبی شهر تبریز<sup>۴۵</sup> را با خواسته‌های خود به دست آورد. وعاظ روی منابر داد سخن داده و لزوم مقاومت در برابر دشمن مهاجم را موعظه می‌کنند و به توده مردم می‌گویند که مذهبشان، خانواده‌هایشان و هر چیزی که نزدشان عزیز و گرامی است ممکن است به علت کینه‌جویی دشمنان دینشان از میان برود. روحانیون به منظور تشویق مردم و پیشبرد عقایدی که به آنها تلقین می‌کنند خود شمشیر به کمر می‌بندند و روزهای جمعه مردم تبریز را که همه مسلح هستند به صحرا و بیابانهای اطراف شهر راهنمایی می‌کنند و در آنجا با تفنگهای خود به تمرین تیراندازی می‌پردازند. شاهزاده ولیعهد (عباس‌میرزا) با حضور در میان مردم آنها را تشویق می‌کند و به کسانی که در تیراندازی مهارتی پیدا کرده‌اند جایزه می‌دهد. همین تدابیر در دیگر شهرهای بزرگ آذربایجان صورت می‌گیرد و در تهران نیز پادشاه به همان ترتیب عمل می‌کند.»

ویلاک پس از اشاره به کتابی که قائم‌مقام درباره طرح خود سرگرم نوشتن آن است و می‌خواهد نسخه‌های آنرا در سراسر ایران توزیع کند،<sup>۴۶</sup> نوشته

دعوت کند به ایران بیاید....

عباس میرزا در زمستان ۱۸۲۵/۱۲۴۱ برای آنکه غیرمستقیم فتحعلی‌شاه را به جنگ با روسها بکشاند به عده‌ای از اتباع ناراضی روسیه در قراباغ و شکی و شیروان که از راه ایران برای زیارت به عتبات می‌رفتند دستور داد با آقا سیدمحمد که در آن زمان ریاست تامه مذهب شیعه را داشت و در کربلا اقامت کرده بود دیدار کنند و از ستمی که در حکومت روسها به آنان می‌شود شکایت کنند و بگویند زندگی خصوصی و خلوتشان مصونیت ندارد، و در موارد بسیار عفت و عصمت ایشان مورد تجاوز قرار گرفته و مساجدشان به کلیسای مسیحیان تبدیل گردیده و ترجمه‌های انجیل به‌دست بچه‌های مسلمان داده شده و اتهامات بسیار از این دست به حکام روسی که بیشتر آنها اساس درستی نداشت.

سیدمحمد نامه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشت و توسط شخصی به نام ملارضای خوبی معتمد خود نزد او فرستاد<sup>۴۵</sup> و پیغام داد شنیده است روسها قسمتی از سرزمینهای ایران را تصرف کرده‌اند و تعهداتی را که با اعلیحضرت بر عهده گرفته بودند رعایت ننموده و می‌خواهند دین اسلام را از بین ببرند و بر اعلیحضرت هم بعنوان پادشاه ایران و هم بعنوان رییس مذهب شیعه واجب است برای حفظ و حمایت از جان و حقوق مؤمنین قیام نمایند.<sup>۴۶</sup> علمای دیگر ایران هم که:

● عباس میرزا در زمستان ۱۸۲۵/۱۲۴۱ برای آنکه غیرمستقیم فتحعلی‌شاه را به جنگ با روسها بکشاند به عده‌ای از اتباع ناراضی روسیه در قراباغ و شکی و شیروان که از راه ایران برای زیارت به عتبات می‌رفتند دستور داد با آقا سیدمحمد که در آن زمان ریاست تامه مذهب شیعه را داشت و در کربلا اقامت کرده بود دیدار کنند و از ستمی که در حکومت روسها به آنان می‌شود شکایت کنند و بگویند زندگی خصوصی و خلوتشان مصونیت ندارد، و در موارد بسیار عفت و عصمت ایشان مورد تجاوز قرار گرفته و مساجدشان به کلیسای مسیحیان تبدیل گردیده و ترجمه‌های انجیل به‌دست بچه‌های مسلمان داده شده و....

«برحسب مذهب اثنا عشری خود را نایب امام و مجتهد انام می‌دانستند از دیار عرب و عجم به همه و دمدمه درآمدند که اگر پادشاه ایران درین باب مسامحه و معاطله کند تکالیف ما که مروجان دین و حامیان شرع سید المرسلینیم است که بالاتفاق با همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت ورزیم و موافقت جوئیم و با سرداران دولت روسیه راه محاربت و مضاربت پوئیم. اگر مغلوب شویم و مقتول آئیم عواقب ما بخیر و منزل و مرجع ما بهشت عنبر سرشت و اگر غلبه کنیم مال کار ما بر تحصیل ثنوبات خواهد بود. چون عموم عوام کالانعام مطیح و منقاد علمای معروف باجتهادند بر این قول اتفاق کردند...»<sup>۴۷</sup>

«اعلیحضرت (فتحعلی‌شاه) به گمان اینکه اگر از آقا سیدمحمد بخواهد که او هم در اقدامات علیه روسها شرکت نماید از ادامه چنان لحنی که در نامه‌اش نوشته خودداری خواهد نمود، سید را دعوت کرد به ایران بیاید و ریاست سپاهیان را بر عهده بگیرد و لزوم دفاع از اسلام را اگر واقعاً فکر می‌کند چون سیاسی حتماً ضرورت دارد موعظه نماید.

برخلاف انتظار اعلیحضرت، دعوت مورد قبول واقع شد و آقا سید محمد روز ۲۵ ماه مه ۱۸۲۶ (۱۷ شوال ۱۲۴۱ هـ.ق) وارد پایتخت گردید. شاهزاده حاکم تهران (علیشاه ظل‌السلطان) و چندین هزار نفر برای ادای احترام به استقبال او رفتند. شاه هم به دیدار او شتافت و از او درخواست کرد به اردوگاه (سلطانیه) برود و امین‌الدوله را نیز به مهمانداری او تعیین نمود»<sup>۴۸</sup>.

میرزا مسعود... نوشته است:

«جناب آقا سید محمد که در کل بلاد ایران مقتدای خلق بود، بر حسب شریعت مطهره استخلاص مسلمین را واجب دانسته، به اتفاق جمعی کثیر از اعلم علما و اعظم فضلاء نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین به عزم جهاد آهنگ سفر ایران کرد و قبل از وصول خود به اول خاک عراق به تحریر رسائل و تقریر مسائل، علمای کل ممالک ایران را چنان به جهاد ترغیب نمود که اکثر علما و صلحای بلاد عراق

● در روزهایی که سیدمحمد در تهران اقامت داشت به علما و فضلالی ایران نامه نوشت و آنها را به آمدن به تهران دعوت کرد: «همه علمای ایران در طهران گرد آمدند و در امر جهاد با روسیه بدنهاد همدستان شدند. پادشاه ذی‌جاه قاجار ناچار بدان گروه شریعت پژوه موافقت کرد و آنان را بقید مرافقت درآورد و اگر نعوذبالله چنین نکردی بلوای عام شدی و کار سلطنت خاصه تمام. مبلغ سیصد هزار تومان زر مسکوک، اضافه بر مخارج موآجب و علوفه هر شهر بلوک، بمصارف معارف اهل جهاد مقرر شد.»

است برای خود او اسباب زحمت و دردسر شوند، امکان دارد باعث رنجش غیر لازم روسها نیز بشوند که هیچ کاری در مورد اتباع مسلمان خود نکرده‌اند که چنان سر و صدا و غوغایی را ایجاد کند. فتحعلی‌شاه با هر دو پیشنهاد کاردار انگلیس موافقت کرد و در همان شب دستور داد... فرستاده روسیه را هرچه زودتر به اردوگاه بیاورند و آمدن سیدمحمد به سلطانیه را متوقف سازند.<sup>۴۹</sup>

در چند روزی که سید محمد در قزوین توقف داشت اهالی شهر و اطراف آن دسته‌دسته به دیدار سید و دیگر روحانیون می‌شتافتند و برای تیمن و تبرک دست آنان را می‌بوسیدند، و حتی گفته شده است پس از آنکه سید در حوض مسجد شاه قزوین وضو گرفته، اهالی آن شهر... تمام آب حوض مسجد را در اندک زمانی برای تبرک و استشفاء برده‌اند.<sup>۵۰</sup>

ماندن سیدمحمد در قزوین چندان به درازا نکشید زیرا به گفته ویلاک، در ۳۰ ژوئن ۱۸۲۶ (۲۴ ذی‌قعدة ۱۲۴۱) میرزا اسمعیل (از سرداران دوران فتحعلی‌شاه) از تبریز به اردوگاه سلطانیه آمد و گزارش داد که شاهزاده ولیعهد نتوانسته است مطلبی از پرنس منشیکوف (فرستاده روسیه) درآورد که مایه امیدواری او برای حل‌وفصل دوستانه اختلافها با روسیه باشد، از این‌رو شاه از آقا سید محمد خواست آماده حرکت به اردوگاه سلطانیه باشد.<sup>۵۱</sup>

و فارس و دارالمرز و گیلان و ری و جرجان و یزد و کرمان پیاده و سواره تا کرمانشاهان، به استقبال او شتافتند و خاک مقدمش را برای استشفاء برگرفتند و چندان عالم و عابد و عامی مجاهد در دایره او مجتمع شد که تا وصول او به دارالخلافه عدد ایشان از ده هزار متجاوز در قلم آمد.<sup>۴۹</sup>

در روزهایی که سید محمد در تهران اقامت داشت به علما و فضلالی ایران نامه نوشت و آنها را به آمدن به تهران دعوت کرد:

«همه علمای ایران در طهران گرد آمدند و در امر جهاد با روسیه بدنهاد همدستان شدند. پادشاه ذی‌جاه قاجار ناچار بدان گروه شریعت پژوه موافقت کرد و آنان را بقید مرافقت درآورد و اگر نعوذبالله چنین نکردی بلوای عام شدی و کار سلطنت خاصه تمام. مبلغ سیصد هزار تومان زر مسکوک، اضافه بر مخارج موآجب و علوفه هر شهر بلوک، بمصارف معارف اهل جهاد مقرر شد.»<sup>۵۰</sup>

ده روز پس از رسیدن سید محمد به تهران، فتحعلی‌شاه روانه چمن سلطانیه شد... و چند روز پس از آن، سیدمحمد عازم قزوین شد تا از آنجا به چمن سلطانیه برود.

همراه سید محمد چند صد روحانی که بیشتر مسلح بودند و می‌گفتند می‌خواهند در جهاد مقدس با روسها شرکت کنند، روانه قزوین شدند. در طول راه... مردمان از اطراف و اکناف برای دیدار سید محمد و روحانیون همراه او و ادای احترام به آنان به نزد سید می‌آمدند.

همزمان با رسیدن سید محمد به قزوین، پرنس منشیکوف فرستاده روسیه، وارد تبریز شده بود.

در همان روزها ویلاک کاردار انگلیس که در اردوگاه سلطانیه به سر می‌برد در یک باریابی خصوصی به حضور فتحعلی‌شاه... لزوم کنار آمدن با روسها را به فتحعلی‌شاه یادآور شد و سفارش کرد هرچه زودتر فرستاده روسیه را برای گفتگو و دست‌یابی به نتیجه به حضور بپذیرد. ویلاک همچنین به فتحعلی‌شاه گفت نزدیک شدن سید محمد و دیگر روحانیون را به اردوگاه را متوقف کند زیرا گذشته از آنکه ممکن

را که او سوار بر آنها بود جمع آوری می کردند. مردم با صدای بلند گریه می نمودند سینه می زدند و تخت روان را تا نزدیک در محل اقامت شاه آوردند تا سید بتواند بدون زحمت و فشار جمعیت پائین آید. شش هفت نفر از روسای روحانی باتفاق او وارد دربار (محوطه کاخ شاهی) شدند و یکی از آنها اصرار می کرد همانطور سوار بر قاطر خود، به داخل برود. یکی از افسران که با من آشنایی دارد اتفاقاً در آن محل بود و او را مانع شد. این افسر می گفت به نظر می آمد ملتزمین معمولی اعلیحضرت از انجام وظیفه نسبت به پادشاه متبوع خود به کلی چشم پوشیده و تمام توجه خود را برای اظهار اخلاص و فدویت نسبت به «سید» معطوف داشته اند. شاه برای استقبال از سید به «در خانه» آمد و شور و شوق جمعیت گویی به سینه های شاه و ولیعهد نیز انتقال پیدا کرده بود، زیرا که با صحبت از بدبختی مؤمنین در زیر حکومت روسیه هر دو هق هق شروع به گریستن کردند.

آقا سید محمد با همراهان خود مرکب از ۱۰۰ نفر «ملا» در همان اردوگاه سلطانیه به طور جداگانه چادرهایی برپا کردند و در آنها اقامت گزیدند. به دستور شاه دو نفر از شاهدگان چادرهای خود را ظاهراً برای جلوگیری از مزاحمت جمعیت در مجاورت آنها قرار دادند، اما اینکار باطناً برای ممانعت از تظاهرات عمومی و احترام و توجه خیلی زیاد جمعیت به آنها بود.<sup>۵۵</sup>

دسته دیگری از روحانیون به سرپرستی ملا احمد نراقی درحالی که کفن پوشیده بودند دیروز (۱۴ ژوئیه ۱۸۲۶) وارد اینجا (سلطانیه) شدند و شنیده می شود که روسای مذهبی بیشتر شهرهای مهم همه به اینجا سرازیر گردیده اند. شاه تاکنون دو بار سید را ملاقات کرده و در یک مورد اعلیحضرت اظهار داشته است:

انتظار و علاقه من آن است که این یک قاشق خونی که در بدن ضعیف من جاریست در راه این جهاد مقدس ریخته شود و آرزو می کنم شهادت کتبی شما را در کفن خود بگذارم تا شاید ملک الموت شور و اشتیاقم را تصدیق کند و گناهانم را ببخشد و بدون

سرانجام «آقا سید محمد اصفهانی مجتهد عصر و مفتی عهد که در قبول عامه و خاصه متفرد (یگانه) و به اجرای احکام فروعیه و اصولیه احدی از امرش نامتورد بود با فضلالی عظام حاجی ملامحمد جعفر و آقا سیدنصرالله استرآبادی و حاج سید محمد قزوینی و سید عزیزالله طالشی و بسیاری از علماء و فضلالی»<sup>۵۶</sup> دیگر روز چهارم ذیحجه ۱۲۴۱ و حاج ملااحمد نراقی و حاج ملا عبدالوهاب قزوینی و جمعی دیگر از علماء روز هفتم ذیحجه ۱۲۴۱ (۱۴ ژوئیه ۱۸۲۶) وارد اردوگاه سلطانیه شدند....

هنری ویلاک کاردار انگلیس که به هنگام ورود علما و روحانیون در سلطانیه حضور داشته، مشاهدات خود از تظاهرات و ابراز احساسات مردمان را در گزارشی چنین شرح داده است:

«روز یازدهم ژوئیه (۴ ذیحجه ۱۲۴۱) آقا سید محمد وارد (سلطانیه) شد. جمعیت انبوهی از مردم و بیشتر افراد پیاده نظام بدون لباس نظامی و اسلحه به استقبال او رفتند. شاه تخت روان مخصوص خود را برای سید فرستاده بود و عده ای از شاهدگان و روسای دربار نیز در موقع ورود به استقبال او رفته بودند.

از طرف توده مردم شور و شوق زیادی ابراز می شد. آنها به شخص سید دسترسی داشتند، اما بیشتر تخت روان و نردبانی را که او برای نشستن بر بالای آن می رفت می بوسیدند و گرد و غبار جای پای قاطرهایی

● همراه سید محمد چند صد روحانی که بیشتر مسلح بودند و می گفتند می خواهند در جهاد مقدس با روسها شرکت کنند، روانه قزوین شدند. در چند روزی که سیدمحمد در قزوین توقف داشت اهالی شهر و اطراف آن دسته دسته به دیدار سید و دیگر روحانیون می شتافتند و برای تیمن و تبرک دست آنان را می بوسیدند، و حتی گفته شده است پس از آنکه سید در حوض مسجد شاه قزوین وضو گرفته، اهالی آن شهر... تمام آب حوض مسجد را در اندک زمانی برای تبرک و استشفاء برده اند.

● **کاردار انگلیس:** از طرف توده مردم شور و شوق زیادی ابراز می‌شد. آن‌ها به شخص سید دسترسی داشتند، اما بیشتر تخت روان و نردبانی را که او برای نشستن بر بالای آن می‌رفت می‌بوسیدند و گرد و غبار جای پای قاطرهایی را که او سوار بر آن‌ها بود جمع‌آوری می‌کردند. مردم با صدای بلند گریه می‌نمودند سینه می‌زدند و تخت روان را تا نزدیک در محل اقامت شاه آوردند. شش هفت نفر از روسای روحانی باتفاق او وارد دربار (محوطه کاخ شاهی) شدند و یکی از آن‌ها اصرار می‌کرد همانطور سوار بر قاطر خود، به داخل برود.

در چمن سلطانیه به تدریج روانه تبریز شدند و در چند ماهی که در آن شهر سکونت کرده بودند مردم و رزمندگان را به جنگ با روسها تشویق و ترغیب می‌کردند.

به گفته جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا) در ایام ماه محرم (سال ۱۲۴۲) بعضی از علمای اعلام و مجتهدین عظام مثل حاجی ملا احمد نراقی و ملا محمد مامقانی و دیگران برای جنگجویان روضه می‌خواندند و پس از ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) لشکریان را به جهاد ترغیب می‌کردند و «شوری در میان لشکر منصور می‌انداختند و دسته‌دسته و فوج فوج لشکریان اسلام از مجلس وعظ برخاسته به خدمت نایب‌السلطنه (عباس میرزا) آمده اظهار شوق و تعهد یورش و بی‌باکی از کشته شدن و کشتن می‌کردند. غازیان چندان می‌گریستند که ازین شوق و ذوق در راه دینداری تعجب‌ها حاصل می‌شد».<sup>۵۹</sup>

در روزهای جنگ آقا سید محمد و دیگر علما در دارالسلطنه تبریز بودند و کم‌کم که فتور و شکست در میان سپاهیان ایران دیده می‌شد جایگاه علما نیز از جهات مختلف در میان مردم تبریز متزلزل می‌شد.<sup>۶۰</sup>

«یکی از جمله جهات اینکه سیدی جلیل‌القدر از خطبای تبریز در دعوا کشته گشت و جمعی دیگر از مجاهدین آنجا از جان گذشته بودند. عوام تبریز چون جناب سید را مباشر مجادله و شکست عهد مصالحه

تأخیر اجازه ورود مرا به بهشت صادر نماید».<sup>۵۶</sup>

با رسیدن علماء و روحانیون به اردوگاه سلطانیه، احساسات مذهبی مردم در همه جا برانگیخته شده بود و جوش و خروشی در میان همه طبقات دیده می‌شد...<sup>۵۷</sup>

به گفته میرزا فضل‌الله شیرازی، علما پس از رسیدن به اردوگاه سلطانیه فتوی دادند که «جهاد با کفره روسیه واجب است و منکر این عمل متابعت شیطان کرده باشد.

جمع امراء و وزراء اقدام در جنگ را راغب بودند مگر میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه که به «جهت ملاحظه عواقب کار این معنی را انکار می‌نمودند».

جناب آقا سیدمحمد و سایرین آن دو نفر را پیغامات واهمه‌انگیز دادند، و پس از آن پیغامات از واهمه تکفیر دیگر لب به انکار برنگشاندند».

میرزا فضل‌الله پس از اشاره به اینکه مذاکرات ایلچی روسیه (پرنس منشیکوف) با امنای دولت ایران به جایی نرسید می‌گوید بالاخره ایلچی استدعای ملاقات مجتهدین عظام را نمود که خود از تعهد رد ولایات و اخراج روسیه از سرحدات، ایشان را راضی دارد و همت بر انجام تعهدات خویش گمارد.

مجتهدین در جواب فرمودند که مهربانی با کفار بنا بر نص کلام ایزد جبار حرام است و این معنی خلاف رسوم رسول انام و در صورت رد ولایات باز جهاد با ایشان واجب‌تر از روزه ماه صیام است. شاهنشاه شریعت پرور بالمشافهه‌العلیه به ایلچی فرمایش فرمود که اکنون امر دایر فیما بین قوام ملت و صلاح دولت است و اختیار قوام ملت مرجح بر صلاح دولت....

بعد از مکالمات بسیار عموم مجتهدین ملت و ملتزمین حضرت، جنگ را بر صلح ترجیح دادند و شقه آیات ظفر آیات را بعزم جهاد با آن طایفه کفر معاملات برگشاندند».<sup>۵۸</sup>

عباس میرزا روز ۱۷ ژوئیه ۱۸۲۶ (۱۰ ذیحجه ۱۲۴۰ = عید قربان) روانه تبریز شد و از روز بعد سید محمد و عده‌ای از روحانیون پس از یک هفته اقامت

برداشت‌های اولیه از معنا و مفهوم مفاد کلی عهدنامه کم‌رنگ‌تر شده بود. سرانجام زمانی نمایندگان طرفین انتخاب شدند که اختلاف‌های زیادی پیدا شده بود و ژنرال یرملوف فرمانروای گرجستان چنان بر ادعای مالکیت قطعات کوچکی از زمین پافشاری می‌کرد که گویی وجود اقتدار ملی او منوط به تملک آن است.

این اختلافها به بگومگوهای خشم‌آمیزی انجامید که یک‌سوی آن از تلخی غروری جریحه‌دار شده سرچشمه می‌گرفت و سوی دیگر جسارت و گستاخی قدرت برتر را نشان می‌داد.... نمایندگان طرفین بی‌آنکه کارشان پیشرفتی داشته باشد دیدار می‌کردند و بی‌آنکه حتی یک گام به سوی هدف مورد نظر پیش بروند، از هم جدا می‌شدند....

زمانی به‌نظر می‌رسید با دستورهایی که به مزاروویچ کارگزار روسیه در تبریز داده شده، حل‌وفصل مشکل مرزها به نحو مطلوب پیش خواهد رفت. پیشنهادهای مزاروویچ مورد پذیرش عباس میرزا قرار گرفت، ولی ژنرال یرملوف از پذیرفتن تعهدات مزاروویچ به بهانه آنکه از دستورالعمل تجاوز کرده است، خودداری کرد. بار دیگر این گمان پیش آمد که علل اختلافها از میان رفته و مامور عباس میرزا در تفلیس تعهدی رسمی بر عهده گرفته است، ولی این تعهد از سوی فتحعلی‌شاه پذیرفته نشد.

در تابستان ۱۲۴۰ هـ.ق. ۱۸۲۵ مزاروویچ به اردوگاه فتحعلی‌شاه [در سلطانیه] رفت تا موافقت او را برای تصویب توافقی که میان فتحعلی‌خان بیگلربیگی تبریز نماینده عباس میرزا و ژنرال یرملوف در تفلیس به‌عمل آمده بود، جلب کند. اما فتحعلی‌شاه از پذیرش این توافقنامه خودداری کرد. در پائیز همان سال مزاروویچ ایران را ترک گفت و فرمانروای گرجستان (ژنرال یرملوف) به استناد این باصلاح توافقنامه که پیشتر از سوی شاه با وجود اصرار و فشار روسها رد شده بود، با نیروی نظامی بخشهایی را اشغال کرد....

بخشی از این زمینهای اشغالی که گوکچه نامیده می‌شد باریکه‌ی بی‌سکنه‌ای در ساحل دریاچه گوکچه (دریاچه سوان) بود که از زمان امضای عهدنامه گلستان

می‌دانستند آزار او را می‌خواستند و نمی‌توانستند. جناب امین‌الدوله عبدالله‌خان که مهماندار مجتهدین بود حقیقت این مراتب را بخاکپای مبارک اقدس عرض نمود. شاهنشاه شریعت‌پرور به جهت رعایت جانب شرع مطهر روزی به دیدن جناب سید و سایر فضلا تشریف فرما از صیقل توجهات خاطر همایون از آئینه ضمیر کدورت تأثیر ایشان زنگ زدا شد. اهالی تبریز که این نوع التفات را دیدند از نیت آزار و اذیت برگردیدند.<sup>۶۱</sup>

به‌علت شکست ایرانیان از روسها، بر خاطر آنجناب (سیدمحمد) ازین واقعه حیرت‌افزا آنقدر رنج و الم راه یافت که چون در راه مراجعت به بلده اردبیل رسید زیاده از یک هفته در سکوت بود.<sup>۶۲</sup>

خلاصه، سید محمد با غم و غصه بسیار در راه بازگشت به عتبات عالیات، هنگامی که به قزوین رسید از «حزن و اندوه» بیمار شد و در پاییز همان سال (۱۸۲۶/۱۲۴۲) درگذشت. جنازه او را با عجله به کربلا بردند و در بازار بین‌الحرمین به خاک سپردند.

### مقاله جان مکنیل - زورگویی روسها و اشتباهات

#### ایرانیان

«عهدنامه گلستان خط مرزی را دقیق و واضح چنان‌که جای ایراد و گفت‌وگو نداشته باشد، تعیین نکرده بود. انتخاب نماینده برای تعیین دقیق خط مرزی هم به بهانه‌های گوناگون آنقدر به تأخیر افتاده بود که

● هنری ویلاک: وعاظ روی منابر داد سخن داده و لزوم مقاومت در برابر دشمن مهاجم را موعظه می‌کنند و به توده مردم می‌گویند که مذهبشان، خانواده‌هایشان و هرچیزی که نزدشان عزیز و گرامی است ممکن است به‌علت کینه‌جویی دشمنان دینشان از میان برود. روحانیون به‌منظور تشویق مردم و پیشبرد عقایدی که به آنها تلقین می‌کنند خود شمشیر به کمر می‌بندند و روزهای جمعه مردم تبریز را که همه مسلح هستند به صحرا و بیابانهای اطراف شهر راهنمایی می‌کنند و در آنجا با تفنگهای خود به تمرین تیراندازی می‌پردازند.

● هنری ویلاک: «... توده مردم کمتر از آنچه ابراز می‌کنند تعصب می‌ورزند و شور و شوق نشان می‌دهند و از اینکه مجبور می‌شوند روزهای جمعه دست از کارهای عادی خود بکشند، پنهانی و زیر لب غرغر می‌کنند. سیاست مسلح کردن مردم از طرف خیلی‌ها مورد سؤال قرار گرفته است بطوری که حتی تصور می‌شود در صورت تغییر اوضاع ممکن است اسلحه آنها علیه خود حکومت به کار رود.»

سلطنت نیکلا و رسیدگی به اختلافهای دو کشور روانه ایران شده است.

دربار تهران کم‌کم به این نتیجه رسیده بود که روسیه بر آنست که بی‌کمترین توجه به عدالت و قانون و عرف برای تأمین مقاصدش دست به کار شود... همه اعتراضها و شکواییه‌های اخیر ایران... با بی‌اعتنایی ژنرال یرملوف روبه‌رو یا با لحن متکبرانه و توهین‌آمیز پاسخ داده شده بود... در نامه‌ها خطاب به خدمتگزاران عباس میرزا ولیعهد، جمله‌ها و اصطلاحات موهن و زشت درباره او به کار رفته بود و همه چیز حکایت از آن داشت که ژنرال یرملوف و شاید شخص امپراتور تصمیم گرفته‌اند ایران را سخت در مضیقه و زیر فشار قرار دهند.

در آن هنگام شایع شده بود که ثبات امپراتوری روسیه برهم خورده و در سن پترزبورگ جنگ داخلی رخ داده است<sup>۳۳</sup> و قبایل و ایلهای ماورای قفقاز هم برای کسب استقلال مسلح شده‌اند.

سوء حکومت کارگزاران روسیه در گرجستان و دخالت‌های بیجا و ناموجه آنان در امور مذهبی مسلمانان در آنجا، مایه نارضایتی شدید شده بود. پاره‌ای از سران قبایل و رهبران مناطق گوناگون حتی جنگ با روسیه را به ایران پیشنهاد کرده بودند. مسلمانان ایالات روسیه مجاور ایران نیز نامه‌هایی به پیشوای مذهبی خود نوشته و ملتمسانه از او خواسته بودند به نمایندگی از سوی آنان دخالت کند. این پیشوای مذهبی (سید محمد مجاهد) از کربلا به ایران آمد و از شاه خواست با توسل به اسلحه، از توهین به مذهب جلوگیری کند.

در مالکیت بلامنازع ایران قرار داشت. از چند سال پیش، روسها شماری سرباز بعنوان نگهبان در آنجا گمارده بودند تا از فرار قبایل خانه به‌دوش خود که در تابستان برای چرانیدن گله و رمه به نواحی مجاور آنجا می‌رفتند و در زمستان بازمی‌گشتند، جلوگیری کنند. در پاسخ به اعتراض عباس میرزا به اشغال نظامی این منطقه از قلمرو ایران، ژنرال یرملوف ضمن اعتراف به صحت نظرات عباس میرزا، اقدام انجام شده را برای هر دو طرف سودمند دانسته و اعلام کرده بود اگر عباس میرزا لازم بداند او واحد نظامی روسیه را عقب می‌کشد. ولی با وجود اعتراضات ایران، به استناد موافقتنامه به تصویب نرسیده فتحعلی‌خان، منطقه گوکچه را همچنان در اشغال نظامی نگهداشت.

دربار ایران... نماینده‌ای به تفلیس فرستاد و ضمن اعتراض به اقدام یرملوف پیشنهاد کرد نیروی روسیه تا رسیدگی به اختلافها از سوی امپراتور روسیه، از آنجا فراخوانده شود. یرملوف از پذیرفتن این پیشنهاد نیز خودداری کرد و پاسخ داد گوکچه در صورتی پس داده می‌شود که سرزمین قپان فوراً از سوی ایران تخلیه شود.

سرزمین قپان از هنگام بسته شدن عهدنامه صلح گلستان در تصرف ایران بود اما از چند سال پس از عهدنامه، روسها... مدعی مالکیت آنجا شده بودند... ادعای ایران بر ناحیه قپان دست‌کم به اندازه دعاوی روسیه از ارزش و اعتبار کافی برخوردار بود، حتی در بعضی از نقشه‌های رسمی روسیه تعلق قپان به ایران تأیید شده بود.

بنابراین اشغال و تصرف منطقه گوکچه که بی‌چون‌وچرا به ایران تعلق داشت و درخواست واگذاری منطقه دیگر متعلق به ایران، بی‌انصافی و حق‌کشی آشکار بود...

به محض استوار شدن جایگاه نیکلا، امپراتور تازه روسیه، ایران درصدد برآمد هیأتی را برای تبریک به سن پترزبورگ بفرستد و اختلافهای مرزی را با او حل‌وفصل کند، اما پیش از آنکه ترتیب این کار داده شود، اعلام شد که پرنس منشیکوف برای اعلام



این باره دستوری داده نشده و مجاز نیست با تخلیه آنجا موافقت کند. پیشنهاد شد دو طرف از اشغال منطقه خودداری کنند تا موضوع به تزار ارجاع شود. منشیکوف با این پیشنهاد نیز موافقت نکرد و اصرار ورزید تنها دستورالعملی که به او داده شده، جرج و تعدیل مختصر در «عهدنامه» تصویب نشده فتحعلی خان است.

در این اوضاع و احوال، کسانی که برای آغاز جنگ سروصدا می‌کردند از شاه خواستند یا به قولی که داده وفا کند یا در انتظار جزای خداوند باشد. مسلمانان در برخی از ایالت‌های روسیه نیز مسلح و آماده جنگ شده بودند و حتی مسیحیان یکی از این ایالت‌ها با ایران تماس‌هایی گرفته و درباره جنگ با روسیه پیشنهادهایی کرده بودند. علما، سپاهیان را تحریک و تشویق می‌کردند و سرانجام جنگ آغاز شد.

حتی پس از آنکه نیروهای ایران به سوی مرز روانه شدند، اگر به پرنس منشیکوف برای تخلیه گوکچه اختیار داده شده بود، آن نیروها احضار می‌شدند و جنگی روی نمی‌داد.<sup>۶۵</sup>

## دنباله دارد

### یادداشت‌ها

۱. گزارش شماره ۶ مورخ ۳۱ مارس ۱۸۲۶ هنری ویلاک از تهران به جرج کیننگ F.O. 60/27
2. Prince A.S. Menshikov (1787-1869)
۳. فتح‌اله عبداله‌یف، گوشه‌ای از مناسبات ایران و روسیه. ترجمه غلامحسین متین ص ۱۴۱.
۴. زمینهای ساحلی دریاچه گوکچه (گوکچه تنگیز یا دریاچه نیلگون) که امروز دریاچه سوان نامیده می‌شود و در شمال ارمنستان قرار دارد و در آن دوران بخشی از قلمرو ایران بوده است.
5. W. Monteith
۶. قارص و ازرووم، چاپ لندن ۱۸۵۶ ص ۱۳۳
۷. اراضی گوکچه گرچه از لحاظ مالی و اقتصادی ارزشی ندارد اما از نظر نظامی دارای اهمیت است و ایجاد یک پایگاه نظامی روسی در آنجا می‌تواند امنیت شهر ایروان را برای

همه علمای ایران به رهبرشان پیوستند و مردمان از هر طبقه در مساجد جمع شده و با دل و جان به خطبه‌ها و سخنان هیجان‌انگیز ملایانشان گوش فرا می‌دادند. در این سخنرانی‌های برانگیزنده، شاه تهدید می‌شد که چنانچه در اقدام برای جهاد مقدس و دست بردن به سلاح کوتاهی کند، مورد لعن و نفرین ابدی مومنان قرار خواهد گرفت.

در میان این جوش و خروشها پرنس منشیکوف به اردوگاه پادشاه رسید... و باب مذاکراتی سنجیده و آرام گشوده شد. شاه صمیمانه مشتاق بود که این مذاکرات به حل و فصل همه دعای فی‌مابین بینجامد... اگر کسانی برای منافع شخصی می‌خواستند ایران را با شتابزدگی به سوی جنگ ببرند، شماری از اشخاص بسیار بانفوذ از مشاوران شاه نیز از صمیم قلب خواهان پرهیز از جنگ بودند.<sup>۶۴</sup> خود شاه از جمله این اشخاص بود، هرچند ناچار شده بود به ملایان قول جدی بدهد که اگر گوکچه پس داده نشود، با جنگ با روسیه موافقت خواهد کرد. شاه نتوانسته بود در برابر علما ایستادگی کند و چنین قولی به آنان داده بود، اما عقیده راسخ داشت که نماینده امپراتور روسیه ترجیح خواهد داد برای حل و فصل اختلاف بر سر یک منطقه بی‌ارزش که دولت متبوع او هم نسبت به آن ادعای درستی ندارد، به‌جای توسل به اسلحه، از آن چشمپوشی کند.

پاسخ نماینده روسیه (پرنس منشیکوف) به همه درخواستها برای تخلیه گوکچه این بود که به او در

● هنری ویلاک: شاه تاکنون دو بار سید را ملاقات کرده و در یک مورد اعلیحضرت اظهار داشته است:

انتظار و علاقه من آن است که این یک فاشق خونی که در بدن ضعیف من جاریست در راه این جهاد مقدس ریخته شود و آرزو می‌کنم شهادت کتبی شما را در کفن خود بگذارم تا شاید ملک‌الموت شور و اشتیاقم را تصدیق کند و گناهانم را ببخشد و بدون تأخیر اجازه ورود مرا به بهشت صادر نماید.

● در روزهای جنگ آقا سید محمد و دیگر علما در دارالسلطنه تبریز بودند و کم‌کم که فتور و شکست در میان سپاهیان ایران دیده می‌شد جایگاه علما نیز از جهات مختلف در میان مردم تبریز متزلزل می‌شد... عوام تبریز چون جناب سید را مباشر مجادله و شکست عهد مصالحه می‌دانستند آزار او را می‌خواستند و نمی‌توانستند... به علت شکست ایرانیان از روسها، بر خاطر آنجناب (سیدمحمد) ازین واقعه حیرت‌افزا آنقدر رنج و الم راه یافت که چون در راه مراجعت به بلده اردبیل رسید زیاده از یک هفته در سکوت بود. خلاصه، سید محمد با غم و غصه بسیار در راه بازگشت به عتبات عالیات، هنگامی که به قزوین رسید از «حزن و اندوه» بیمار شد و در پاییز همان سال (۱۸۲۶/۱۲۴۲) درگذشت.

۲۲. فتحعلی‌خان رشتی بیگلربیگی تبریز پسر هدایت‌الله خان گیلانی، برای شمه‌ای از شرح حال او به ص ۳۴۲ نشریه وزارت امور خارجه شماره ۳ دوره سوم مراجعه فرمایید.

23. F.O. 60/27

24. F.O. 60/27

25. F.O. 60/27

۲۶. منظور جنگهای ایران و روسیه پیش از عهدنامه گلستان و حمله نیروهای ناپلئون به روسیه در سال ۱۸۱۲ است.

27. F.O. 60/27

۲۸. وقتی در سال ۱۸۱۷ ژنرال یرملوف به ایران آمد عباس میرزا جوانی بیست و هفت یا بیست و هشت ساله بود، ولی در سال ۱۸۲۶ کمابیش ۳۷ یا ۳۸ سال از سن او می‌گذشت.

۲۹. پیشخدمت‌باشی و داماد فتحعلی‌شاه.

30. F.O. 60/27

۳۱. گزارش شماره ۱۴ مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۸۲۶ و یلاک از سلطانیه به جرج کیننگ F.O.60/27

۳۲. گزارش شماره ۱۵ مورخ ژوئیه ۱۸۲۶ و یلاک از اردوگاه فتحعلی‌شاه در سلطانیه به جرج کیننگ F.O.60/27

ایران به مخاطره اندازد. از یادداشت‌های محرمانه جان ملکم مورخ ۲۸ سپتامبر و ۲۰ نوامبر ۱۸۲۶ از F.O. 60/29. Hyde Hall, Sawbridgeworth

۸. از جمله سپهر در ناسخ‌التواریخ (ج ۱ ص ۲۱۵) و هدایت در روضة‌الصفاء ناصر (ذیل وقایع سال ۱۲۴۱ هـ.ق). نام منشیکوف را «بخشکوف» نوشته و اعزام او را برای آوردن هدایایی از طرف نیکولا امپراتور روسیه برای فتحعلی‌شاه قلمداد کرده‌اند.

۹. مموراندم دعاوی مالی ایران. F.O. 60/118

۱۰. از گزارش شماره ۹ مورخ ۲۰ ماه مه ۱۸۲۶ و یلاک از تهران به جرج کیننگ F.O. 60/27

۱۱. مموراندم دعاوی مالی ایران. F.O. 60/118

۱۲. از یادداشت مورخ ۲۱ ژوئن ۱۸۲۶ هنری و یلاک در سلطانیه F.O.60/27

۱۳. روسها برای توجیه سیاست توسعه‌طلبانه خود در برابر اروپاییان خواهان آن بودند که جنگ را ایران آغاز کند و عباس میرزا نیز می‌خواست آغاز جنگ از سوی روسها باشد تا بتواند سالی دو بیست هزار تومان مساعده مالی را از انگلیسی‌ها دریافت کند.

۱۴. گزارش شماره ۱۳ مورخ ۲۷ ژوئن ۱۸۲۶ و یلاک از اردوگاه فتحعلی‌شاه در سلطانیه به جرج کیننگ. F.O. 60/27

۱۵. آقا سید محمد مجاهد در تاریخ ۱۷ شوال ۱۲۴۱ (۲۵ ماه مه ۱۸۲۶) وارد تهران شده بود.

۱۶. یادداشت روز ۲ ژوئن ۱۸۲۶ مکنیل در تبریز F.O.60/27

۱۷. دکتر جان کارمک (Dr. J. Cormick) پزشک مخصوص عباس میرزا که در او نفوذ بسیار داشته است.

۱۸. منظر از دربار کوچک، دستگاه عباس میرزا ولیعهد در تبریز است.

۱۹. گزارش شماره ۱۴ مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۸۲۶ و یلاک از سلطانیه به جرج کیننگ F.O.60/27

- از یادداشت‌های روزانه و یلاک در سلطانیه F.O. 60/27

۲۰. میرزا ابوالحسن خان شیرازی

۲۱. اللهیار خان آصف‌الدوله در این ایام وزیر اعظم بود.

Le General Prince. Stcherbatow-Tome. Second St. Petersburg 1890-p.5

۴۰. به نقل از سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، ص ۱۱۹

۴۱. ترجمه انگلیسی خلاصه و مفاد این نامه را در مجموعه‌های F.O.60/12, F.O.249/19 می‌توان یافت. ترجمه مزبور تاریخ ندارد و احتمالاً در سال ۱۲۳۲ هـ.ق. / ۱۸۱۷ نوشته شده است.

۴۲. احتمالاً منظور حاجی میرزا یوسف آقای کبیر متوفا به سال ۱۲۴۲ هـ.ق. است که در نزد فتحعلی‌شاه و عباس میرزا و در میان توده مردم مقام والایی داشت. او شخص پدر آقا میرفتاح بود که به کارهای او اشاره‌ای خواهد شد.

۴۳. منظور رساله جهادیه است که چاپ اول آن در سال ۱۲۳۳ هـ.ق و چاپ دوم در ذی‌حجه سال ۱۲۳۴ (سپتامبر ۱۸۱۹) در تبریز به پایان رسیده است. دیباچه این رساله‌ها (جهادیه کبیر و جهادیه صغیر) را پسر میرزا بزرگ یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم نوشته که جزء منشآت او (گرد آورده فرهاد میرزا معتمدالدوله) در سال ۱۲۹۴ هـ.ق در تبریز به چاپ رسیده است. برای اطلاع از نظریه جهاد در قرن نوزدهم و رساله جهادیه میرزا بزرگ مراجعه فرمایید به مقاله خانم لمبتون (Ann k. S.Lambton) در نشریه *Studia Islamica* VOL.XXXII سال ۱۹۷۰ ص ۱۸۱

۴۴. گزارش مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۱۷ ویلاک از تبریز به لرد کسلری F.O.60/11

۴۵. گزارش شماره ۱۳ مورخ ۲۷ ژوئن ۱۸۲۶ ویلاک از سلطانیه به جرج کینینگ F.O.60/27

– هدایت، روضةالصفاء ناصری جلد نهم ذیل وقایع سال ۱۲۴۱ هـ.ق - سپهر، ناسخ‌التواریخ، جلد نخست/ ص ۲۱۴

۴۶. گزارش مورخ ۲۷ ژوئن ۱۸۲۶ ویلاک به کینینگ.

۴۷. هدایت، روضةالصفاء ناصری، ج نهم ذیل وقایع سال ۱۲۴۱ هـ.ق

۴۸. از گزارش مورخ ۲۷ ژوئن ۱۸۲۶ ویلاک به کینینگ F.O.60/24

۴۹. تاریخ احوال عباس میرزا نایب‌السلطنه. ص ۳۶ به نقل

33. F.O. 60/27

۳۴. ترجمه انگلیسی این نامه را در مجموعه‌های شماره F.O.60/27 و شماره F.O.249/19 در آرشیو ملی انگلیس در لندن می‌توان دید.

35. F.O. 60/27

۳۶. منشیکوف نوشته است، باوجود علاقه فتحعلی‌شاه به صلح «او هم از جانشین خود (عباس میرزا ولیعهد) و هم از روحانیون می‌ترسید». (به نقل از سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲، ص ۱۱۸)

۳۷. ممولندردم دعاوی مالی ایران F.O.60/118

۳۸. پیش‌نویس فارسی این نامه در آرشیو وزارت امورخارجه موجود است و خلاصه آن به انگلیسی ترجمه شده و در مجموعه F.O.60/27 آرشیو ملی انگلیس در لندن است. متن مزبور کمی تلخیص و با تلفیق متن اصلی و ترجمه انگلیسی تهیه شده است. تاریخ ترجمه انگلیسی که آن هم در سلطانیه تهیه شده ۱۸ ذی‌حجه ۱۲۴۱ (۲۴ ژوئیه ۱۸۲۴) است.

39. Le Feld Marechal Prince Paskevitch.... Par

● جان مکنیل، پزشک نمایندگی انگلیس، چند ماه پس از آغاز جنگ دوم ایران و روسیه در مقاله‌ای نوشت: عهدنامه گلستان خط مرزی را دقیق و واضح چنان‌که جای ایراد و گفت‌وگو نداشته باشد، تعیین نکرده بود. انتخاب نماینده برای تعیین دقیق خط مرزی هم به بهانه‌های گوناگون آنقدر به تأخیر افتاده بود که برداشتهای اولیه از معنا و مفهوم مفاد کلی عهدنامه کم‌رنگ‌تر شده بود. ژنرال یرملوف فرمانروای گرجستان چنان بر ادعای مالکیت قطعات کوچکی از زمین پافشاری می‌کرد که گویی وجود اقتدار ملی او منوط به تملک آن است.

این اختلافها به بگومگوهای خشم‌آمیزی انجامید که یک‌سوی آن از تلخی غروری جریحه‌دار شده سرچشمه می‌گرفت و سوی دیگر جسارت و گستاخی قدرت برتر را نشان می‌داد.

• جان مکنیل می‌گفت گوکچه در صورتی پس داده می‌شود که سرزمین قپان فوراً از سوی ایران تخلیه شود.

سرزمین قپان از هنگام بسته شدن عهدنامه صلح گلستان در تصرف ایران بود اما از چند سال پس از عهدنامه، روسها... مدعی مالکیت آنجا شده بودند... ادعای ایران بر ناحیه قپان دست کم به اندازه دعاوی روسیه از ارزش و اعتبار کافی برخوردار بود، حتی در بعضی از نقشه‌های رسمی روسیه تعلق قپان به ایران تأیید شده بود. بنابراین اشغال و تصرف منطقه گوکچه که بی‌چون و چرا به ایران تعلق داشت و درخواست واگذاری منطقه دیگر متعلق به ایران، بی‌انصافی و حق‌کشی آشکار بود.

العلماء ص ۳۶۵.

۶۳. این شایعات ناشی از قیام دکابریستها (دسامبريستها) و سرکوب شدن آنها به دست نیکلا بود.

۶۴. جنگ طلبان عبارت بودند از عباس میرزا و آصف‌الدوله صدراعظم و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و جناح صلح‌طلب را میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه و منوچهر خان خواجه باشی تشکیل می‌دادند. مراجعه فرمایید به تعلیقه شماره ۲۶ گزارش جان مک دونالد مورخ ۲۸ اکتبر ۱۸۲۶ در کتاب «دو سال آخر» ج دوم، ص ۱۰۵۰.

۶۵. از مقاله جان مکنیل پزشک نمایندگی انگلیس در تهران با عنوان "Persia" که بی‌ذکر نام او، شش هفت ماه پس از آغاز جنگ ایران و روسیه در مجله Black Wood مورخ فوریه ۱۸۲۷ چاپ Edinburgh منتشر شده است.

از سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورگ به کوشش محمد گلبن، چاپ تهران ۱۳۴۹

۵۰. هدایت، روضةالصفاء ناصرى. ج نهم

۵۱. گزارش شماره ۱۳- مورخ ۲۷ ژوئن ۱۸۲۶ ویلاک از سلطانیه به جرج کیننگ F.O.60/27

۵۲. میرزا محمدعلی مدرس، ریحانةالادب ج ۳. ص ۴۰۱ چاپ تبریز؛ میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی. قصصالعلماء ص ۱۰۰ چاپ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق.

۵۳. گزارش شماره ۱۴ مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۸۲۶ ویلاک از سلطانیه به جرج کیننگ. F.O.60/27

۵۴. هدایت، روضةالصفاء ناصرى جلد نهم. ذیل وقایع سال ۱۲۴۱ هـ.ق.

۵۵. میرزا محمدعلی الکشمیری در کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء (چاپ قم ۱۳۹۴ هـ.ق. ص ۳۶۴) می‌گوید اجتماع مردم به خدمت جناب سید به حدی بود که اگر پیروزی نصیب ایرانیان می‌شد ممکن بود سلطنت به او برسد و به همین جهت عباس میرزا نگران شده بود.

۵۶. گزارش شماره ۱۴ مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۸۲۶ ویلاک از سلطانیه به جرج کیننگ وزیر امور خارجه انگلیس F.O.60/27

۵۷. خاطرات سرجان مکنیل. چاپ لندن ۱۹۱۰ ص ۸۵.  
۵۸. تاریخ ذوالقرنین. نسخه خطی کتابخانه ملک تهران. به شماره ۴۳۰۲ صفحات ۴۱۰ و ۴۱۱.

۵۹. تاریخ نو. چاپ تهران ۱۳۲۷ شمسی بسعی و اهتمام عباس اقبال. صفحات ۲۹ و ۳۰؛ میرزا فضل‌الله، تاریخ ذوالقرنین.

۶۰. میرزا محمد علی مدرس، ریحانةالادب. چاپ تبریز. ج ۳ ص ۴۰۱.

۶۱. میرزا فضل‌الله شیرازی. تاریخ ذوالقرنین نسخه خطی ص ۴۲۰.

۶۲. میرزا محمد علی الکشمیری، نجومالسماء فی تراجم